

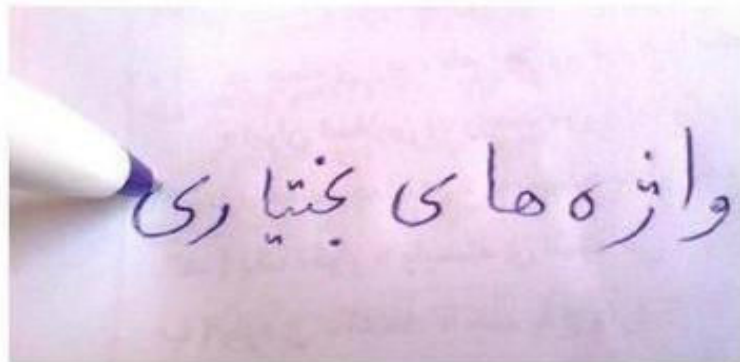
# واژه‌های بختیاری

لغات و اصطلاحات بختیاری در زبان مردم مسجدسلیمان

مسئله‌یمون



لچک



تهده



ترکه بازی

چل



ملار



گردآوری کننده : هوشنگ بهرامی

بخش (۴) حرف ف تا قاف

## بایادونام خدا

مقدمه

سالها دوست داشتم مطلبی را پیرامون واژه های بختیاری بنویسم ولی میسر نشد و فرصت دست نداد تا اینکه بازنشسته شدم و بیکاری و فراغت بال! که لازمه ی هرنوشتنی است، دست داد و توانستم کارم را شروع کنم.

به عنوان نقطه ی شروع، واژه هایی را که در ذهن داشتم در یک فایل اکسل کامپیوترم جمع آوری کردم. نرم افزار اکسل این امکان را به من داده و می دهد که واژه ها را براساس حرف الفبا مرتب نمایم. ابتدا تعداد واژه ها کم بود ولی به تدریج افزایش یافتند. در این راه علاوه بر دانسته های خودم، از اطلاعات دیگران خصوصا افراد محلی سود بردم تا بتوانم اصطلاحات بختیاری و خصوصا تلفظ صحیح آنها را بیابم.

در مسجدسلیمان که بودم و حتی حالا هم که به آنجا می روم، بیشتر با اتوبوس های شهری این طرف و آن طرف رفته و کارهایم را انجام می دهم و به این طریق فرصت بیشتری را دارم تا با افراد محلی و کسانی که هنوز زبان خود را حفظ کرده و اکثرا به علت ضعف مالی اتوبوس سوار می شوند، دم خور شده و از آنها چیزهایی را یاد بگیرم. از رانندگان تاکسی، رانندگان سواری های مسافرخش، افراد محلی، افرادی که در مراسم عزاداری شعرهای محلی (سُرو) می خوانند و ....

همیشه قلم و کاغذی در دست داشتم تا چنانچه واژه ی جدیدی یافتم، یادداشت کنم. شاید کسانی در شهر مسجدسلیمان مرا به یاد داشته باشند که از آنها در مورد اصطلاحات زبان بختیاری پرسیده و جوابهایشان را یادداشت می کردم. گاهی هم که فرصت نبود روی گوشی موبایلم ضبط کرده و سپس به کامپیوتر منتقل می کردم. یکبار صبح زود که از خانه بیرون آمدم به مردی برخوردی که تعدادی گوسفند داشت و می خواست آنها را به چرا ببرد. از او خواستم اصطلاحاتی را که در مورد گوسفندان می داند به من بگوید.

اشعار آوازهای محلی خصوصا آوازهای ماندگار زنده یاد بهمن علاء الدین و استفاده از اطلاعات دوستان و همکارانی که به زبان بختیاری علاقمندند و تعدادشان کم هم نیست، از دیگر منابعی هستند که از آنها استفاده کرده و می کنم. در کنار این ها نکاتی را هم از بزرگوارانی فراگرفته ام که مطالب و بلاگم را می خوانند و تذکراتی می دهند.

برای اینکه بتوانم نوشته ام را به خوانندگان و علاقمندان ارائه نمایم، آن را چندین قسمت کرده و هر بخش را روی وبلاگم می گذاشتم و در نهایت همه ی آنها را در بیش از ۲۸۰ بخش روی وبلاگ گذاشتم. بخشهایی از کارم را در قالب فایل های پی دی اف روی سایت هایی که امکاناتی را در اختیار کاربران می گذارند آپلود کرده و یا ضمیمه ی وبلاگم می کنم تا در اختیار همگان قرار گیرند.

گرچه ظاهرا کار تمام شده ولی هنوز هم، حکایت همچنان باقی است ... یافتن و جمع آوری واژه ها کاری است که هرگز به اتمام نمی رسد. یقینا به واژه های جدیدی برخورد کردیم که آنها را جمع آوری کرده، به مجموعه افزوده و سپس جداگانه روی وبلاگ خواهم گذاشت.

جا دارد از تمامی کسانی که مرا در این امر یاری داده اند، تشکر کنم خصوصا از خانواده ام که در همه حال به من کمک کرده اند.

در انتها کارم را به همه ی کسانی تقدیم می کنم که به بختیاری و زبان بختیاری علاقمندند.

هوشنگ بهرامی - مسجدسلیمان

## با یاد و نام خدا

## لغات و اصطلاحاتی از زبان بختیاری در زبان مردم مسجدسلیمان

این مجموعه ی لغات با توجه به گویش بختیاربهای مقیم مسجدسلیمان جمع آوری شده اند و از آنجا که ساکنان مسجدسلیمان ترکیبی از بسیاری از اقوام بختیاری هستند، می توان گفت تلفظ گروه زیادی از بختیاربها لحاظ شده است. بدیهی است که در نقاط دیگر بختیاری نشین، لغات دیگری با مفهوم مشابه و یا واژه های جدید وجود داشته باشد. تفاوت این مجموعه با کارهای مشابه دوستان این است که، ممکن است برخی از این اصطلاحات در دیگر مناطقی که بختیاری ها سکونت دارند، ناآشنا بوده و یا حتی شنیده نشده باشد. شاید بر من ایراد بگیرید که این کار قبلا به شکل کاملتر و حتی به دفعات انجام و چاپ شده و دیگر نیازی به چندباره کاری نیست. این انتقاد درست است ولی به چند نکته باید توجه داشت:

**اول** اینکه بختیاربها در نقاط مختلف ساکن بوده و هر منطقه تلفظ و حتی اصطلاحات خاص خود را دارد بنابراین انجام یک کار ظاهرا مشابه در نقاط مختلف ضروری است و از آنجا که دسترسی به اینترنت تقریبا راحت تر از چاپ و یا خرید کتاب است، من هم مطالب خود را از ابتدا روی وبلاگم گذاشتم به این امید که با تذکر دوستان علاقمندی که از من به زبان بختیاری آگاهتر هستند، به تدریج کاملتر شده و شاید روزی به قول اهل ادبیات، به زیور طبع نیز آراسته گردد.

**دوم** اینکه زبان وسیله ی ارتباط است و در فرایند ارتباط با دیگر زبانها از آنها تاثیر گرفته و ممکن است متقابلا بر آنها تاثیر هم بگذارد و همه ی اینها سبب می شود که زبان تغییر کند. از آنجا که اولین برخورد با محیط جدید، برخورد زبانی و آهم زبان شفاهی است، اولین تغییر هم در زبان و لزوما در تلفظ افراد صورت می گیرد و وجود همین تغییرات، دوباره کاریهایی را ایجاب می کند.

**سومین** دلیل، عوامل اجتماعی مانند مهاجرت است. بختیاری های ساکن روستا یا عشایر در سالهای اخیر به شهرها مهاجرت کرده و ساکن شده اند. این امر سبب شده شرایط شهر بر تمام ارکان زندگیشان تاثیر بگذارد (لباس، غذا، آداب و سنن) و زبان هم از این گزند در امان نمانده است. در این تغییر محل زندگی، بسیاری از واژه های زبان بختیاری کاربرد خود را از دست می دهند یا می توان گفت در شهر کاربرد ندارند و در مقابل واژه های زیادی هم هستند که فرد نمی داند و برای زندگی در محل جدید به یادگیری آنها نیاز دارد. تغییر لهجه، تغییر تلفظ (مهمترین آن تغییر در تلفظ مصوتهای مرکب)، یادگرفتن کلمات جدید، استفاده از واژه های ضروری که در خزانه ی لغت افراد نیست، فراموشی زبان آبا و اجدادی و ..، از پیامدهای این تغییر محل زندگی است.

افرادی که بنا به عللی در شهر ساکن می شوند و یا افرادی که برای انجام کار و یا کسب درآمد مدتی در شهر می مانند، در بازگشتهای گاهگاهی به روستا یا ایل، منبع الهام و یادگیری زبان دیگر و ابستگان می شوند و معمولا نحوه ی تلفظ و کلماتی که اینها، درست یا نادرست یادگرفته اند، فرهنگ لغت دیگران می شود. تلفظ آنها حتی اگر اشتباه هم باشد، به سرعت توسط دیگران فراگرفته شده و لغات و اصطلاحات جدیدی که آنها به کار می برند نیز به خزانه ی لغت ساکنین افزوده می گردد.

در سالهای اخیر که عده ی زیادی از مردم مسجدسلیمان به دلایل مختلف در شهرهای دیگر از جمله شوشتر و یا شهرکرد ساکن شده اند، هر زمان برای سرزدن به فامیل و آشنا به مسجدسلیمان می آیند، در صحبت کردنشان به وضوح رگه هایی از تغییر تلفظ را می بینیم و به همین دلیل ضروری است مجموعه ی لغات زبان بختیاری، به قول امروزها همیشه آپدیت یا تازه شده و لغات و اصطلاحات جدید افزوده گردند.

از آنجا که نمی توان به خاطر تغییر چند کلمه یا پیداشدن تعدادی واژه ی جدید کتابی را اصلاح کرده و نیز امکان چاپ به علت مشکلات مالی فراهم نیست، اینترنت و وبلاگ افراد علاقمند بهترین وسیله برای ارائه ی چنین مجموعه هایی هستند.

بسیاری از لغات از زبان فارسی و به دلیل ارتباط با فارسی زبانان به زبان بختیاری وارد شده اند، به همین دلیل اینگونه واژه ها، گاه تغییری جزئی در اعراب دارند مانند گردین یا گرده یعنی گردن و گاه تغییری در ترتیب حروف مانند قُرب یعنی قبر. گاهی واژه هایی از زبان فارسی به اشتباه تلفظ شده و این گونه تلفظهای ناصحیح به همان شکل وارد زبان مردم محلی شده اند مانند بُسک یعنی بوکس. سعی بر این است که این گروه از واژه ها منظور نشوند. تلفظ کلمات فارسی که به زبان بختیاری وارد شده اند، به مرور زمان تغییر کرده و امروزه اکثرا به شکل صحیح تلفظ می شوند.

برخی طوایف تلفظ خاص خود را دارند مثلا در بین طایفه ی موری، برادر را **گگه**، داخل را **مین**، دنیا را **دینا** و دروغ را **دُری** تلفظ کرده و حرف **قاف** در اکثر کلمات خ ادا می شود مانند خَند یعنی قند.

پیدایش نفت سبب شد افراد غیربختیاری در مسجدسلیمان ساکن گردند و در نتیجه اصطلاحات جدیدی توسط کارکنان غیر مسجدسلیمانی یا غیر بختیاری وارد زبان مردم منطقه گردد. من قبلا مجموعه ای از این کلمات را تحت عنوان اصطلاحات بیگانه ی رایج در زبان مردم مسجدسلیمان روی وبلاگم قرار داده ام و نیازی به تکرار آنها نیست مگر واژه هایی که کمتر فنی باشند، که بایستی این لغات به مجموعه اضافه گردد مانند بسکوت.

**برخی حوادث مهم** تبدیل به یک مبدا تاریخی شده اند مانند **جنگ شهریور** که اشاره به جنگ دوم جهانی دارد یا **سال گلهینه** که سال هجوم ملخها است و **سال قهتینه** یعنی سالی که قحطی شده بود (این یک مورد یعنی **سال قهتینه** را نتوانستم بفهمم به چه زمانی اشاره دارد).

نحوه ی نشان دادن تلفظ واژه ها:

صدای ابتدای بسیاری از افعال در زبان بختیاری، با سه نوع حرکت فتحه، کسره و ضمه ادا می شوند. در این مجموعه پس از ذکر اولین مورد، حرف مشابه با علایم مربوطه ذکر می گردد مانند **وَرِدَار = بردار، بلند کن ( و ، و ، و )**.

واژه هایی که به **ان** ختم می شوند:

در زبان بختیاری کلماتی که آخر آنها **ان** است در هنگام تلفظ، حرف **الف** به ضمه ی کشیده تبدیل می شود مثلاً نان به صورت **نُن** ادا می شود. اینگونه کلمات در بین طوایف مختلف بختیاری به سه شکل تلفظ می شوند:

- ۱- گاهی حرف **نون** در آخر واژه به زبان آمده و قبل از آن ضمه ی کشیده می آید مانند **نُن**.
  - ۲- گاهی حرف **نون** تلفظ شده، قبل از آن ضمه ی کشیده آمده و **واو خفیفی** تلفظ می شود مانند **نُون**.
  - ۳- در گویش برخی طوایف هم، **نون** آخر واژه حذف، **واو خفیفی** تلفظ و قبل از آن ضمه ی کشیده می آید مانند **نُو**.
- توجه:** گروه سوم این واژه ها چنانچه به حالت اضافه درآمده و یا جمع بسته شوند، حرف **واو** کاملاً ادا شده و کسره ی اضافه می گیرند مانند **نُو تیری** ( نان تیری که نوعی نان محلی است ) یا **نُوا** یعنی نانها.

پای ( همه )

مصوت بلند **ا** در واژه ی **پای** (یعنی همه )، در زبان بختیاری به شکل خاصی ادا می شود تقریباً بین مصوت بلند **ا** و ضمه . این کلمه به سه شکل می آید:

- ۱- گاهی اول جمله مانند پای **هَرَفَاتُون بَرَنین** ( همه ی حرفه‌ایان را بزنید ).
- ۲- زمانی بعداز فاعل مانند **پای پیاپل** ( مردان همه رفتند ).
- ۳- زمانی بین دو اسم مانند **دُرگل پای کاران کَرین** ( دخترها تمام کارها را انجام دادند ).

حرف دال

حرف **دال** در زبان بختیاری به دو شکل تلفظ می شود:

- الف - همانگونه که حرف **دال** در زبان فارسی تلفظ می شود و در همه جای کلمه می آید مانند **دا** یعنی مادر.
- ب - شکل خاصی از تلفظ **دال** در بسیاری از کلمات مانند **زیدِن** یعنی زدن، که هیچگاه در ابتدای کلمه نمی آید. در این حالت بالای حرف **دال** علامت **ُ** می آید که ربطی به تنوین عربی نداشته بلکه **دُ** نشان دهنده ی شکلی از تلفظ حرف **دال** است. از آنجا که در فونتهای کامپیوتری، علایم **فتحه** و **ضمه** دربالا یا کنار علامت تنوین دیده نمی شوند، برای حل این مشکل در بخش معنی واژه توضیح داده شده که با **فتحه** یا **ضمه** ی حرف **دُ**.

**توجه:** مجموع **دُ** یک علامت است و ربطی به تنوین عربی ندارد.

**په:**

حرف ربط **په** به همان شکل فارسی و با یک کسره آمده است مانند **په دَسِت** یعنی به دست.

**که:**

که نیز به همان شکل فارسی و با کسره ی حرف کاف آمده است مانند **جَقِلِه که** یعنی همان پسری که.

مصوتها

مصوتهای کوتاه در زبان بختیاری به دو صورت تلفظ می شوند:

**الف-** شکل اول شبیه به تلفظ مصوتهای کوتاه در زبان فارسی است مانند:

- فتحه یا **ا** = **آرد** یعنی آردکرد - **پَل** یعنی گیسو .  
 کسره یا **اِ** = **امرو** یعنی امروز - **پَل** یعنی گاونر.  
 ضمه یا **اُ** = **اُچ** یعنی آنجا - **کُل** یعنی کوتاه و کند.

ب- این مصوتها در زبان بختیاری در برخی کلمات، کشیده تر ادا می شوند که برای نشان دادن آن یک فاصله به حرف قبل از آن اضافه شده است مانند:

فتحه یا آ = رَ د یعنی رفت  
کسره یا ا = دِ ر یعنی دیر- تَز یعنی تیز (مانند مهر بدون ه)  
ضمه یا ا = دُ نُم یعنی می دانم - نُن یعنی نان

این دسته از مصوتها شبیه به ه نیز تلفظ می گردند مانند رَهْدُ یعنی رفت، دهر یعنی دیر و جُهْمِست یعنی جنبید یا تکان خورد. مصوت ضمه ی کشیده گاهی هم با تلفظ واو خفیف همراه است مانند هُوْنِه یعنی خانه.  
نکته ی مهم: مشکل اصلی این مصوتها زمانی است که صدای آخر کلمه قرار گیرند زیرا که در این حالت نمی توان آنها را با یک فاصله ی اضافه نشان داد. در این موارد و بعد از صدای آخر (حرف آخر) علامت فتحه، ضمه یا کسره را می نویسیم مانند رَ یعنی رفت، م - یعنی مَن (ضمیر اول شخص مفرد) و ن = یعنی نیست.

**توجه:** صدای کسره ی خفیفی نیز در برخی واژه ها که حاصل مصدر هستند ادا می شود. در نوشتن واژه های بختیاری برای نشان دادن این کسره ی خفیف، از علامت کسره استفاده شده است. مانند دَگَا ش (لرزش)، خَرْدَا ش (خوردنی).

نشان دادن مصوتهای کوتاه کشیده بعد از حروفی مانند د، ر، ز، ژ، مشکل دیگر من است زیرا نمی توان این فاصله را که ذکر کردم، به حرف بعدی چسبانید. به همین دلیل بین حروف ذکر شده و حرف بعدی فاصله ی غیرمتعارفی ایجاد می گردد (زیرا که من از رسم الخط فارسی استفاده می کنم) و ممکن است در خواندن واژه ها مشکل ایجاد شود مانند دِ ر یعنی دیر. در حالیکه در بقیه ی حروف این مشکل وجود ندارد مانند تِخ یعنی تیغ.

در زبان فارسی برای ساختن حاصل مصدر، ش به انتهای بُن مضارع اضافه می کنند مانند خورش، گردش، سازش و هرگاه انتهای بن مضارع مصوت باشد، یش می افزایند مانند گویش، فرسایش، فرمایش و ... در زبان بختیاری در اینگونه موارد به جای یش، اِش، اِشت اضافه می کنند مانند خَرْدَا ش، خَرْدَا شت، گاهی هم اِش یا اِشت اضافه می کنند مانند دَگَالِش، دَگَالِشت که معنی لرزیدن می دهد (دَگَا ش = دَگَا شت = دَگَا شت = دَگَالِشت).  
در بعضی مناطق بختیاری نشین، به جای کسره از حرف ه و کسره استفاده می کنند مانند خَرْدَاهِش و خَرْدَاهِشت به معنی قابل خوردن و یا خوردنی است.

مصوتهای بلند در زبان بختیاری نیز شبیه به فارسی است مانند:

مصوت آ ا = آباڈی یعنی روستا - دار یعنی درخت  
مصوت او = اوفتا یعنی افتاد، بیفتد - دوش یعنی دیروز  
مصوت ای = ایسا یعنی شما - لیش یعنی بد، زشت و کم ارزش.

**توجه:** برخی از بختیاری ها خصوصا آنهایی که کمتر در شهر اقامت کرده اند، مصوت بلند آ را چیزی بین آ و ضمه تلفظ می کنند مانند آنچه در واژه ی پای یعنی همه، می بینیم.

مصوتهای مرکب او- ای:

الف- مصوت او مانند نو. این مصوت در زبان بختیاری به دو شکل تلفظ می شود:

۱- کلماتی که شبیه به زبان فارسی ادا می شوند که فقط واژه ی نو یعنی تازه و جدید را شنیده ام. این شکل از تلفظ تنها نزد بختیاری هایی است که ساکن شهرها شده اند و گرنه ساکنین روستا و عشایر هنوز هم تلفظ اصلی خود را دارند.

۲- واژه هایی که با فتحه ی قبل از واو به زبان می آیند. در نشان دادن تلفظ اینگونه کلمات حرف قبل از و فتحه دارد مانند شو یعنی شب. تلفظ این گروه از کلمات به این شکل آمده است مثلا کلمه ی او یعنی آب: او با تلفظ خفیف واو. درباره ی کلیه ی کلماتی که این

مصوت را دارند نیز به همین منوال عمل شده است. توجه داشته باشید که هنگامی که اینگونه واژه ها به حالت اضافه قرار گیرند، واو خفیف کاملاً واضح ادا می گردد مانند اُورو یعنی آب رود که منظور رودخانه ی کارون است.

ب- مصوت ای مانند نی، با فتحه ی قبل از ی آمده است مانند نی. لازم به ذکر است که در بسیاری از واژه های این گروه از کلمات، حرف قبل از ی کاملاً دارای صدای فتحه یا - نیست ولی به این صورت نمایش داده می شود.

توجه: برای نشان دادن تلفظ اینگونه واژه ها به کلمه ی هم وزن آن اشاره شده است. به همین دلیل از واژه ی آشنای دی استفاده شده است و در انتهای معنی واژه نیز آمده است که منظور دی ماه است. مثلاً زیژن: زی بروزن دی، زدن - کتک زدن (منظوردی ماه است). کلماتی که اول آنها ای آمده مانند ای وای، کاملاً با فتحه ی حرف ا، تلفظ می گردند.

به مرور بر اثر ارتباط با فارسی زبانان، در برخی موارد تلفظ ناقص آنان وارد زبان بختیاری شده است مانند کلمه ی دوری یعنی بشقاب که با قاطعیت نمی توان گفت حرف دال چه مصوتی دارد و در کلماتی مانند نی هم مصوت حرف اول چیزی بین فتحه و کسره است که در فرهنگهای لغت به اشتباه کسره ذکر می شود (شاید هم من اشتباه می کنم). لازم است برای نشان دادن تلفظ ناصحیح او و ای، راهی یافت یا علائم خاصی را ابداع کرد که در اینصورت علاوه بر بختیاری زبانها، فارس زبانها هم از ایجاد و ابداع چنین علائمی استقبال خواهند کرد.

واژه های دارای این مصوتها در بین بختیاریهایی که کمتر با زبان فارسی ارتباط داشته اند، با فتحه ی حرف قبل از واو و وی تلفظ می شوند، از جمله آنچه در تلفظ عشایر بختیاری و روستانشینها یا به عبارتی بختیاری های کمتر شهرنشین هنوز هم می بینیم، مانند شو یعنی شب و گی یعنی چه موقع.

#### مصوت ه - ه

کلماتی که دارای مصوت ه، ه هستند در این مجموعه به همان شکلی که در زبان فارسی آمده اند نوشته می شوند با این تفاوت که حرف قبل از مصوت ه، ه کسره گرفته است مانند کیزه و شُشْتیه. برخلاف زبان فارسی در زبان بختیاری اینگونه کلمات در حالت اضافه به دوشکل نوشته می شوند:

۱- فقط کسره می گیرند مانند بچه مُ یعنی بچه ی من

۲- ه، ه آخر واژه حذف شده و ضمائر متصل ملکی اضافه می گردند مانند: بچُم یعنی بچه ام.

#### شکل و

۱- اگر صامت باشد:

الف - حتماً قبل یا بعد از آن، یکی از مصوتهای کوتاه (فتحه، ضمه و کسره) و یا مصوتهای بلند (آ، او، ای) می آید مانند:

هُوار = آرام - هموار

چوبیل = نام گیاهی است

تاوت = تابوت

سیور = سخت

دو وا = دو بروزن مو، آش ماست

دُوا = داماد

ب- یاروی آن یکی از مصوتهای کوتاه فتحه، ضمه و کسره آمده است مانند وردار، وردار، وُردار.

۲- اگر مصوت باشد علامتی روی آن نیست و قبل و بعد از آن هیچ مصوتی نیامده است مانند سور یعنی شور و یا دوما یعنی داماد.

۳- اگر حرف ربط باشد، به شکل ضمه روی حرف آخر کلمه ی اول می آید مانند گس کار یعنی کس و کار.

نحوه ی تشخیص صامت یا مصوت بودن و :

اگر کلمه را درست بخش کنیم، شکل و اگر صامت باشد یعنی اگر حرف واو باشد، هیچگاه وسط بخش نیامده و همیشه اول بخشها و یا آخر کلمه آمده و قبل یا بعد از آن یک مصوت می آید. بر عکس هرگاه مصوت باشد، هیچگاه اول بخش یا کلمه نیامده و قبل و بعد از آن هم حتما یک صامت می آید. اگر هردو پشت سرهم بیایند، چنانچه در دو بخش متوالی باشند اولی مصوت و دومی صامت است مانند گو و ر یعنی گوساله و اگر در یک بخش باشند اولی صامت و دومی مصوت است مانند گوو یعنی کبود.

### صورت‌های خاصی از تلفظ کلماتی که شکل و دارند :

در برخی از کلمات مانند کوه یعنی نرمیش، حرف قبل از شکل و صدای خاصی بین فتحه و ضمه می دهد که علامتی برای آن وجود ندارد. برای نشان دادن این نوع از تلفظ به ناچار از شکل ادای آن در زبان فارسی کمک می گیرم و بنا را بر این می گذارم که خواننده ی متن تلفظ فارسی آن را می داند مثلا گوه نوعی اهرم برای شکستن سنگ یا چوب. این گروه از واژه ها زیاد نیستند از جمله: گوباز یعنی رند، هلوه یعنی هیلاهیل، هلو که همان واژه ی آلو در مکالمات تلفنی است، کوه یعنی نرمیش. این واژه ها را می توان در ردیف کلماتی قرار داد که مصوت مرکب او دارند مانند نو یعنی تازه.

کلمه ی او یعنی آب هم در همین مقوله قرار دارد. این واژه نیز با واو خفیف تلفظ می گردد مگر زمانی که کسره ی اضافه بگیرد که در آن صورت، واو کاملا ادا می گردد مانند: او سور یعنی آب شور.

### حرف عین

کلماتی که حرف عین در آنها به کار رفته، در اصل فارسی بوده و وارد زبان بختیاری شده اند. اینگونه واژه ها در زبان بختیاری به این نحو به زبان می آیند:

الف - اگر در ابتدای کلمه باشد با الف نشان داده شده است مانند آلق یعنی عقل.

ب - اگر در وسط کلمه باشد به صورت مصوت کوتاه کشیده می آید مانند جقر یعنی جعفر ، جوه یعنی جعبه.

ج - اگر در آخر کلمه باشد اصلا تلفظ نشده و قبل از آن مصوت کوتاه کشیده می آید مانند شم یعنی شمع و جم یعنی جمع.

د - در زبان مردم مسجدسلیمان برخی واژه هایی که در آنها حرف عین به کار رفته، این حرف اصلا تلفظ نمی شود مانند قلعه که قله تلفظ می شود.

### حرف ق

حرف ق به دو شکل تلفظ می شود:

۱- با صدایی شبیه به صدای غ در زبان فارسی مانند قدرت. در این حالت بالای حرف ق علامت " می آید که ربطی به تنوین عربی نداشته بلکه ق نشان دهنده ی شکلی از تلفظ حرف ق است مانند قُریت : با ضمه ی حرف ق، قدرت. از آنجا که در فونتهای کامپیوتری، علایم فتحه و ضمه در بالا یا کنار علامت تنوین دیده نمی شوند، برای حل این مشکل در بخش معنی واژه توضیح داده شده که با فتحه یا ضمه ی حرف ق.  
توجه : مجموع ق یک علامت است و ربطی به تنوین عربی ندارد.

۲- شکل خاصی از تلفظ این حرف که در کلماتی مانند قُدو یعنی کره الاغ و قوا یعنی قبا ادا می گردد.

نکته : امروزه بیشتر کلماتی که دارای حرف ق هستند، به هر دو شکل تلفظ می شوند.

صدای ق در بین طایفه ی موری به شکل خ تلفظ می شده است مثلا قرآن را خرون ادا می کردند. صدای پ هم در برخی مواقع ف تلفظ می شده مثلا پری ناز را فیری ناز هم ادا می کنند.

### علایم جمع

یل و گل دو علامت جمع در زبان بختیاری هستند که معمولا قاعده ی خاصی برای استفاده از این دو علامت نیست. برخی اسامی با هردو و بعضی تنها با یکی از این دو علامت جمع بسته می شوند مانند کُرگل و کُریل.

برخی اسامی با ا جمع بسته می شوند ( خلاصه شده ی علامت جمع ها ) مانند نوننا یعنی نانها.

برخی با ون ( ن ) مانند مهمنون ، مهمنین یعنی مهمانها. گاهی هم در تلفظ، نون آخر کلمه ادا نمی شود مانند مهمنو یعنی مهمانان.

=====

## هُونِه (خانه)

در کلمه ی هُونِه (خانه)، علاوه بر ضمه ی کشیده ـ، حرف واو هم به شکل خفیفی تلفظ می گردد. در هنگام ادای این کلمه، برخی از بختیاری ها واو خفیف را تلفظ نمی کنند یعنی می گویند هُنِه و بعضی نِه را به زبان نمی آورند و هُوِه می گویند.

## ضمایر

از آنجا که از واومعدوله استفاده نمی شود و با توجه به این که در نوشتن این مجموعه، از الفبای فارسی استفاده شده است، نوشتن ضمایر فاعلی مفرد مشکل است و بی ناچار این ضمایر به ترتیب م - ت - ه ( ی ) نوشته می شوند.

ضمایر در جدول جداگانه ای آمده است. توجه داشته باشید که ضمایر تأکیدی و ضمایر منفصل ملکی شبیه به هم هستند (مانند فارسی)، ولی قبل از ضمایر ملکی کلمه ی مال (به معنی متعلق بودن و نه به معنی ده و روستا) و یا ز (اضافه می گردد مانند:

۱- مال خُم یعنی مال خودم - متعلق به خودم (ز خُم)

۲- مال خُس یعنی مال خودش - متعلق به خودش (ز خُس).

## علامت مفعولی

علامت مفعولی یا همان را به دو شکل نمایش داده می شود:

الف - کسره ی آخر واژه مانند دَسِتِیت یعنی دستت را.

ب - ن، ن. برای مثال درختِ ن یا یرختِ ن یعنی درخت را. این علامت مفعولی در زبان ترکی هم به همین شکل وجود دارد. این مطلب را از یکی از هموطنان آذری که با هم همسفر بودیم فهمیدیم.

ج - ن علامت مفعولی هر جا که رسم الخط اجازه دهد، به انتهای ضمایر فاعلی می چسبد مانند مَن یعنی به من یا مرا.

د - ن علامت مفعولی جز در موارد ذکر شده، همیشه با یک فاصله از واژه ی قبل و بعد خود نوشته می شود.

توجه: در این مجموعه به خاطر شکل خاص نمایش ضمایر فاعلی مفرد، تنها در ضمایر مفعولی اول، دوم و سوم شخص مفرد، علامت مفعولی ن به ضمایر فاعلی می چسبد یعنی مَن = مرا - ثَن = تورا - هُن = اورا - یُن = آن را- اورا.

است

فعل ربطی است، در انتهای اسم یا صفت می آید:

الف: اگر آخر اسم یا صفت صامت باشد، به شکل کسره و ه یا ه می آید مانند: دَر واژه یعنی در باز است - گِرُ نِه یعنی گران است، سنگین است (شبیه به زبان فارسی محاوره ای که می گویند: تو ماشینه یعنی داخل ماشین است).

ب: اگر آخر اسم یا صفت، مصوت باشد، دو حالت پیش می آید:

۱- اگر آ باشد، کسره می گیرد که بسیار خفیف ادا می شود مانند سرما یعنی سرما است.

۲- اگر او باشد، کسره و ه می گیرد مانند تَرسوه یعنی ترسو است.

۳- اگر ای باشد، ی، کسره و ه اضافه می شود مانند گپی په یعنی بزرگی است.

ج: به شکل نِه در آخر ضمیر فاعلی می آید (شبیه به ضمیر مفعولی) مانند مَنِه یعنی من است. این گروه از کلمات به دو شکل یعنی با فته و کسره ی حرف قبل از ه - ه تلفظ می شوند مانند مَنِه - مَنِه.

هست

فعل هست به دو شکل می آید:



الف : هِدْ ( با کسره ی کشیده ی حرف ه یعنی هست ) که همانند زبان فارسی به آخر آن ، ضمائر متصل فاعلی اضافه می شود، هِدْم- هِدْی - هِدْ- هِدْیم - هِدْین- هِدْین.

ب : به شکل ضمائر متصل فاعلی به دنبال اسم یا صفت می آید، گِپ- گِپ- گِپ- گِپین - گِپین. توجه : گِپ هِدْم = گِپم یعنی بزرگ هستم.

واو معدوله

واو معدوله در واژه هایی مانند دو، نوک و خود استفاده نشده است و در اینگونه موارد به جای آن روی حرف، ضمه گذاشته شده است مانند دُ ، نُک، تُ، خُد.

مصوت ُ یا ضمه همیشه به همین شکل نوشته می شود مانند تُ = تو ، مُ = من، خُت = خودت.

تنوین

کلمات تنوین دار به صورتی که تلفظ می شوند نوشته خواهند شد مانند هَنْمَن یعنی حتما.

واژه ها و اسامی عربی

اسامی عربی مانند صغری، کبری، یحیی، مصطفی و .... همانگونه که تلفظ می شوند با حروف پیشنهادی نوشته می شوند مثلا کُبرا، سُفرا، یهیا و مُستفا. حرف مشدد کلماتی مانند حتی، تکراری نوشته می شوند هَنْتا.

صفت

در زبان بختیاری هم مانند زبان فارسی، ابتدا موصوف و سپس صفت می آید مانند گُر گِپ یعنی پسر بزرگ ( بین موصوف و صفت هم کسره ی اضافه می آید ).

صفت نسبی :

برای ساختن صفت نسبی در زبان بختیاری، از سه علامت استفاده می شود:

۱- ی مانند سنگی یعنی از سنگ ساخته شده

۲- و مانند چرکو یعنی کثیف و شلخته

۳- ین مانند چنْدین یعنی جن زده

گاهی اوقات برای طعنه زدن به کسی یا بی مقدار نشان دادن او، حرف ی را به آخر نام او اضافه می کنند جَقَری یعنی جعفر ( توجه داشته باشید که در این حالت واژه ی جَقَری، به معنی شهرت یا نام خانوادگی نیست ).

صفت تفضیلی و عالی :

در زبان بختیاری هم مانند زبان فارسی، علامت صفت تفضیلی واژه ی دوحرفی ثر است مانند: گَفْتر یعنی بزرگتر. در موارد معدودی هم، پسوند ثر ( با فتحه ی حرف دُ ) اضافه می گردد مانند : بهْدَر یعنی بهتر.

تاکنون استفاده از صفت عالی را در زبان بختیاری نشنیده ام. معمولا به جای آن از صفت تفضیلی با تغییراتی استفاده می کنند مثلا می گویند: یُ ز همه بهْدَره ( این از همه بهتر است ).

صفت لیاقت ( شایستگی ) :

در زبان بختیاری نیز مانند زبان فارسی، با افزودن ی به انتهای مصدر، این نوع صفت ساخته می شود مانند خَرْدِنِی یعنی خوردنی. به اینکنکه ی مهم توجه نمایید که برخی از اینگونه واژه ها معنی دوگانه دارند مثلاً خَرْدِنِی هم به معنی قابل خوردن است و هم به معنی کسی است که توانایی خوردن دارد یا می تواند بخورد.

### نکته ای در مورد صفت و موصوف :

در زبان بختیاری با کمی اختلاف تلفظ، صفت و موصوف به جمله ای با فعل ربطی تبدیل می شود مانند: گَرگِپِه یعنی پسر بزرگه و یا گَر، گِپِه یعنی پسر بزرگ است.

### حروف هم صدا

در نوشتن این مجموعه کلمات سعی بر این بوده است که از حروف هم صدا استفاده نشود و به همین علت:

الف - همه ی صدهای ز، ذ، ظ و ض با حرف ز

ب - صدهای ت، ط با حرف ت

ج - صدهای ث، س و ص با حرف سین

د - صدهای غ، ق با ق

ه - صدهای ح، ه با حرف شکل ه نوشته شده اند.

توجه : مجموعه ی حروفی که این مجموعه ی واژه ها با آنها نوشته شده اند، در جدولی در پایان مطلب آمده است.

### مصدرها

از آنجا که در زبان بختیاری مصدرها با کمی اختلاف در تلفظ، فعل ماضی سوم شخص جمع را هم نشان می دهند، در این مجموعه به ناچار مصدرها ذکر شده و تا حد امکان یکی از افعال مضارع، ماضی و فعل امر ذکر می شوند زیرا صرف بعضی صیغه های افعال به درک معنی واژه ها کمک زیادی می کند.

در زبان بختیاری شکل مصدر، با فعل سوم شخص جمع ماضی یکی است و تفاوت تنها در تلفظ آنهاست مثلاً گشتن یعنی گشتن و نیز بدون تغییر نوشتاری، به معنی گشتند است.

در این مجموعه تنها تعدادی از افعال ذکر می گردند.

### گندِن

گندِن در زبان بختیاری معانی و کاربرد مختلفی دارد مانند: گند به دینس، کند و اباد، دز هونس کند، در منزل کند، کند و بدرهد، زمین کند، مرْدَم گندن یعنی مردم جمع شدند ( شبیه به مصدر GET در انگلیسی ).

### رَقْتِن

مصدر رفتن در زبان بختیاری به دو شکل تلفظ می شود، ر-قْتِن ( با فتحه ی کشیده ی حرف ر ). گاهی هم با تلفظ خفیف صدای ه مانند رَقْتِن ( افعالی که از این مصدر ساخته می شوند ). ( مصوتهای کوتاه کشیده را نگاه کنید )

### حاصل مصدر

برای ساختن حاصل مصدر، در زبان فارسی از پسوند گی استفاده می کنند مانند گرسنگی یعنی گرسنه بودن. در بختیاری به جای آن از پسوند بی استفاده می شود مانند گسِنِه بی، گسِنِی بی یعنی گرسنگی و زنده بی، زندی بی یعنی زندگی.

بسیاری از مصدرها و افعال از زبان فارسی وارد زبان بختیاری شده که با اختلافهایی جزئی در زبان بختیاری تلفظ می شوند. این اختلاف تلفظ ها مانند آنچه در مورد واژه ها دیدیم، اکثراً در حد یک یا دو مصوت است مانند : گشتن یعنی گشتن.

بیشتر افعال اول شخص مفرد، هم لازم و هم متعدی هستند یعنی دو معنی دارند مانند **إِخْرُمُ** یعنی می خورم - مرا می خورد.

### ضمایر متصل فاعلی، مفعولی و ملکی

صرف صیغه های مختلف افعال نیز با رعایت همان تفاوت های جزئی، مانند زبان فارسی است. ضمایر متصل فاعلی و مفعولی نیز تفاوت های تلفظی با معادل آنها در زبان فارسی دارند مانند **مُ** برای اول شخص مفرد که در فارسی **مَ** است مانند **گَشْتُم** که در فارسی **گَشْتَم** ادا می شود. فعل سوم شخص مفرد نیز مانند زبان فارسی ضمیر متصل ندارد. ضمایر متصل ملکی نیز با تفاوت های جزئی در اعراب، مانند زبان فارسی است مثلاً ضمیر متصل ملکی اول شخص مفرد در زبان فارسی **مَ** است و در بختیاری **مُ** می باشد.

ضمایر متصل فاعلی، مفعولی و ملکی در جدول جداگانه ای آمده اند.

### علامت افعال استمراری

در افعال استمراری به جای **می** حرف **ا** می آید مانند **اِبْرُمُ** یعنی می بُرم یا **اِبْریدُم** یعنی می بُریدم. در نشان دادن تلفظ اینگونه واژه ها، **ا** که علامت استمرار است با یک فاصله نوشته می شود. \* اگر ابتدای فعل حرف **الف** باشد، دیگر **ا** اضافه نمی شود مانند **اِسْتِیدُم** یعنی خریدم و یا **اوشیدُم** یعنی می افشانم.

**علامت نفی** فعل استمراری به صورت **ن** (حرف نون با کسره ی کشیده) قبل از افعال می آید مانند **نِ خْرُمُ** یعنی نمی خورم و **نِ خْرُدُم** یعنی نمی خوردم. این علامت گاهی هم به شکل **نی** بروزن **بی** تلفظ می شود مانند **نی خْرُم** یعنی نمی خورم.

### فعل مضارع

در افعال مضارع اخباری، به جای **می** حرف **ا** می آید مانند **اِبْرُمُ** یعنی می بُرم. اگر انتهای فعل مصوت باشد مانند **سا** یعنی سابیدن و لمس کردن، کسره با یک فاصله می آید مانند **اِسَا - م** یعنی می سایم، **اِپَا - م** یعنی مواظب هستم. در انتهای فعل سوم شخص مفرد مضارع، **ه** می آید مانند **اِبازه**. اگر انتهای فعل مصوت باشد، فقط **ه** با یک فاصله اضافه می شود مانند **اِپَا - بی** یعنی مواظب است (در این گروه از افعال گاهی به جای کسره، **ه** تلفظ می شود و **هه** در آخر فعل می آید مانند **اِپاهه** یعنی می آید، **اِگَا، اِگَا - بی، اِگَا هه، اِگَهه** یعنی می گوید).

### نکات مهم:

۱- افعال مضارع اخباری بدون **ا** هم می آیند مثلاً **پْرُمُ = اِپْرُمُ** یعنی می پزم.

۲- در برخی مصدرها مانند آمدن، علامت استمراری به صورت **ا** می آید مانند **اِوید - اِوید**.

۳- در برخی مناطق بختیاری نشین و بین برخی طوایف، علامت فعل استمراری به شکل **ای** هم ادا می شود مانند **ای گم** یعنی می گویم.

۴- برخی از افعال مضارع که بدون علامت **ا** می آیند، با کمی تغییر در تلفظ زمان گذشته را هم نشان می دهند مانند: **تِرسی = می ترسی - ترسید**.

در صرف افعال مضارع التزامی هم **الف** حذف و **ب** به ابتدای فعل اضافه گردیده است مانند: **بِسْتُم** یعنی بگیرم و **بِشکنم** یعنی بشکنم. برخلاف زبان فارسی چنانچه ابتدای فعل **آ** باشد، این مصوت ابتدای فعل به **ی** تبدیل نشده و فعل بدون حرف **ب** صرف می شود مانند: **اوشیدُم** یعنی بیفشانم.

### فعل امر

در **فعل امر** همیشه **بی** به اول فعل اضافه می شود مانند **بِشُون** یعنی بزن، **بِگَا** یعنی بگو، **بِار** یعنی آرد کن.

## ماضی نقلی

فعل ماضی نقلی با اضافه کردن یه ، ه به انتهای افعال ماضی ساخته می شود مانند:

کِشْتِنِيَه = کاشته اید

رَهْدِيَه = رفته اند

گُذْمِه = گفته ام با به من گفته است

بُرْدِيْمِه = برده ایم

ماضی نقلی در زبان بختیاری در برخی افعال، به دو شکل می آید: گُذْمِه ، بُم گُذِه = به من گفته است.

## ماضی بعید

فعل ماضی بعید مانند زبان فارسی با اضافه کردن شش صورت فعل بود به آخر شکل سوم فعل ساخته می شود مانند:

رَهْدَه بِيْم = رفته بودم ( بيم - بيڈم )

گُشْتِه بيڈِيْن = کشته بودید

توجه داشته باشید که فعل بودم ( اول شخص مفرد ) و بودند ( سوم شخص جمع )، در زبان بختیاری، به دو شکل ادا می شوند:

بيڈم - بيم = بودم

بيڈن - بين = بودند

ماضی بعید در زبان بختیاری در برخی افعال، به سه شکل می آید: گُذِه بيڈم ، گُذِه بيم ، بُم گُذِه بيڈ

## فعل آینده

در زبان بختیاری فعل آینده وجود ندارد و به جای آن از فعل مضارع استفاده می شود. برای مشخص شدن فعل آینده، در جمله قید زمان آینده استفاده می شود مانند: سُوَه ! رُم په مال = فردا به روستا می روم.

## شکل سوم فعل

شکل سوم فعل نیز مانند زبان فارسی ساخته می شود یعنی به آخر بن ماضی، ه اضافه می شود مانند: خَرْد + ه که می شود خَرْدِه. این شکل از فعل نیز در زبان بختیاری به دو صورت تلفظ شده و هر نوع از تلفظ معنی خاص خود را دارد:

۱- خَرْدِه یعنی خورده ( خورده شده )

۲- خَرْدِه با کمی تفاوت در ادای واژه، یعنی خورده است همانند آنچه در فارسی محاوره ای می بینیم.

## واو عطف

واو عطف در زبان بختیاری به دوشکل می آید:

الف - اگر انتهای واژه آ یا ا باشد به شکل و مانند پيا وُ کُر ( مرد و پسر ).

ب - در بقیه ی موارد به شکل ضمه به آخر کلمه ی اول می چسبد مانند کَت کول.

## پیشوندها

بی به معنی نداشتن نیز به صورت بِ یعنی همان شکل تلفظ زبان بختیاری آمده است.

پیشوند منفی **نمی** به شکل **ن** و جدا از فعل آمده است مانند **ن رُم** یعنی نمی روم. گاهی هم به شکل **نی** بروزن **بی** می آید مانند **نی رُم = نی روم**.

**نون نفی** بر سر فعل می چسبید مانند **نرهد** یعنی نرفت ( علامت نفی افعال، **ن** و **م** است مانند **نخر** - **مخر**).  
**نکته**: اگر ابتدای فعل **الف** باشد، برخلاف زبان فارسی الف حذف نمی شود بلکه **ن** به ابتدای فعل اضافه می گردد مانند: **ناوفتا** یعنی نیفتد.

**بای تاکید** که در ابتدای افعال می آید، مانند زبان فارسی به فعل می چسبید مانند **برُم** یعنی بروم. **بای تاکید با کسره و ضمه** می آید مانند **بُخر**، **بُخر** یعنی بخور.  
**نکته**: اگر ابتدای فعل **الف** باشد، برخلاف زبان فارسی الف حذف نمی شود بلکه **ب** به ابتدای فعل اضافه می گردد مانند: **باوفتم** یعنی بیفتم، **باَرُم** یعنی آر دکم.

وا

کلمه ی وا :

- ۱- اگر به معنی **باید** باشد، جدا از واژه ی بعدی نوشته می شود مانند **وا روم** یعنی باید بروم.
- ۲- اگر به معنی **با** باشد، جدا از کلمه ی بعدی نوشته می شود مانند **وا م بیڈ** یعنی بامن بود
- ۳- اگر به عنوان علامت **تکرار** باشد، با کلمه ی بعدی فاصله ندارد مانند **واهو- وادروش**
- ۴- در موارد استثنایی که معنی **یا** می دهد ( برای مقایسه )، از کلمه ی قبلی جدا نوشته می شود مانند **م وا ت** یعنی من یا تو.
- ۵- در کلمه های **وابیڈ = وبیڈ** یعنی شد، بدون فاصله از کلمه ی بعدی نوشته می شود.

نسبتهای فامیلی

برای نشان دادن نسبتهای فامیلی، از اضافه ی **بُوت** استفاده می کنند مانند **اهمد آلی** یعنی احمد پسر علی. اگر اسمی به مصوت ختم شود، برخلاف زبان فارسی از **ی** و **کسره** استفاده نشده و به همان صورت اصلی ذکر می شوند برای مثال در فارسی می گوئیم زهرای حیدر یعنی زهرا دختر یا زن حیدر ولی در زبان بختیاری تنها می گوئیم و می نویسیم **زهرا هیڈر**.

حرف خ

حرف **خ** در زبان بختیاری برخی مواقع به شکل **ه** تلفظ می شود مانند **هور = خور**، **هار = خار**، **هایه = خایه**، **هنده = خنده**.

حرف ژ

جز چند مورد ( **مُرگنیڈن** و **مُرنیڈن** یعنی چلانیدن لباس، کلمه ی **هژ** که برای تحریک کردن گاو نر برای جفتگیری به کار می رود، **گژدین**، **گژمه**، **هژده** یعنی هیجده و **اوژدن** که نام روستایی در اندکا است )، صدای **ژ** را نمی بینیم و یا من نشنیده ام. کلماتی که این صدا را دارند بجز چند اسم خاص مانند **بیژن**، **منیژه**، **ژاله** و **ژیلا**، از زبانهای اروپایی به زبان فارسی وارد و مورد استفاده ی بختیاری زبانها هم قرار گرفته اند، با صدای **ج** تلفظ می شوند مانند **بیجن** ( **بیژن** )، **منیجه** ( **منیژه** )، **جاله** ( **ژاله** )، **جیلا** ( **ژیلا** )، **ژتون**، **ژله**، و **جاکت** ( **ژاکت** ).

کاف و گاف

حروف کاف و گاف در زبان بختیاری هم مانند زبان فارسی به دو شکل تلفظ می شوند. هرگاه بعد از این دو حرف فته و کسره بیاید، به صدای معمول تلفظ می شوند و زمانی که بقیه ی مصوتها یعنی ضمه و مصوتهای بلند بیایند، به شکل خاصی تلفظ می گردند.

تشدید

کلماتی که دارای تشدید بوده و از زبان عربی وارد فارسی و از همان طریق وارد زبان بختیاری شده اند را نیز بدون تشدید و باحروف فارسی آورده ام. برای مثال بختیاری ها کلمه ی اطلاع را **اتلا** تلفظ می کنند و به همان شکل هم آمده است. در برخی کلمات زبان بختیاری،

گاهی یک حرف به صورت مشدد ادا می شود مانند هَرّه شُلّه ، قِیّه و ... برای نشان دادن تلفظ این واژه ها، حرف مشدد به صورت تکراری می آید و در بخش معنی نیز توضیح داده می شود مانند، هَرره = با تکرار حرف ر ، گِل - کاهگِل.

تا

واژه ی تا که بعد از اعداد می آید مانند چار تا یعنی چهار عدد، در برخی موارد به شکل دَا می آید مانند دَه دَا یعنی ده تا.

اعداد

عدد یک به شکل یَ و با فاصله از واژه ی بعدی نوشته می شود مانند یَ پَنگ.  
 عدد دو به شکل دُ نوشته شده و با یک فاصله از کلمه ی بعدی ( معدود ) نوشته می شود مانند دُ وارِیه یعنی دوباره ( عدد دو هرگاه به عنوان عدد ترتیبی می آید یعنی یک، دو ، سه ،...، با ضمه ی کشیده نوشته می شود یعنی دُ ).  
 عدد پنج در زبان بختیاری به شکلی خاص ادا می شود مثلاً پِین تیر ( پِی تیر ) یعنی پنج تیر که نوعی اسلحه است.  
 هفت به شکل هَف ادا می شوند مانند هَف شو یعنی هفت شب.  
 هشت به شکل هَش تلفظ شده مانند هَش رو یعنی هشت روز.  
 دَه دَا یعنی ده تا یا ده عدد ( دَه دَا ).

در برخی جاها دیده ام که بیست و یک را یَ بیست، بیست و دو را دُ بیست و ... بیست و نه را نُه بیست هم تلفظ می کنند.

دُ

اگر به معنی دو ( عدد دو ) باشد جدا نوشته می شود مانند دُ وارِیه ( دوباره ). اگر جزیی از کلمه باشد جدا نوشته نمی شود مانند دُوا ( داماد ). لازم به توضیح است که کلمه ی دُوباره را در زبان بختیاری به دو شکل هم می توان نوشت مانند دُ واره - دُواره.

آ

اگر به معنی لقبی برای مردان است جدا نوشته می شود مانند : آ آریز = آقا عزیز - عزیز آقا  
 اگر جزیی از اسم باشد چسبیده به اسم نوشته می شود مانند : آمُلا  
 کا

کا اگر به معنی لگن خاصره باشد بدون فاصله با کلمه ی بعدی نوشته می شود مانند کاس تُکست = لگنش شکست.  
 کا اگر پیشوند اسم باشد با یک فاصله از کلمه ی بعدی که اسم است نوشته می شود مانند کا اهُمُدُ.

بَ - بَبَ

بَه یعنی خوب به شکل بَ نوشته می شود. بَه به در زبان بختیاری به دو شکل تلفظ شده و هرگونه از دو تلفظ، معنی خاص خود را دارد. بَه به معنی خوب و نیکو است و تلفظ نوع دوم آن زمانی استفاده می شود که گوینده می خواهد به طرف مقابل بفهماند که کار او یا عملی که انجام داده، مورد قبول وی نمی باشد که معمولاً همزمان دست خود را نیز به شکل خاصی تکان می دهد مثلاً می گوید: بَبَ یُ چه کاری بیَدُ که تُ کردی.

در زبان مردم مسجدسلیمان، به جای ش و شان یعنی علامت ضمیر متصل مفعولی و ملکی سوم شخص مفرد و جمع، س و سُن می آید ( س ، سُن ، سُو ، سُون ) مانند کتابش = کُتاوس -- کتابشان = کُتاوسُن ، کُتاوسُو ، کُتاوسُون.

در زبان بختیاری هم مانند فارسی هرگاه حرف ب قبل از حرف نون بیاید، میم تلفظ می شود مانند شنبه که شَمبِه تلفظ می شود.

گاهی که کلمه یا عبارت، نفرین یا ادای محبت بوده است ناچاراً به زبان فارسی محاوره ای ترجمه شده است مانند دَرِیت چیدُم یعنی دردت به جانم یا قربانت بروم.

=====

بسیاری از کلمات در زمان حال کاربرد نداشته یا کمتر به کار می روند.

اصطلاحاتی چون **بچه مچه**، **بزرگ مزرگ** و ... که در تداول عامه کاربرد زیادی دارند، در این مجموعه منظور نشده اند.

افرادی که مسافرت کرده یا با کسانی که اطلاعات بیشتری داشته ارتباط پیدا کرده اند، اصطلاحات جدیدی به کار برده اند مانند امرآسیه یعنی مثل عمروعاص است که اشاره به مکر و حيله ی عمروعاص دارد، یا چرچیلیه که به چرچیل و سیاستش برمی گردد و یا شمریه که به شمر و سنگدلش مربوط می شود.

برخی اسامی مانند اسم اسب افراد سرشناس نیز در این مجموعه نیامده است مانند **وزّیه**، **خرسان** و **شراک**.

اسامی خاص همانگونه که به زبان می آیند، با حروف پیشنهادی زبان بختیاری نوشته می شوند مانند **هسنلی** یعنی حسنعلی، **مهمدلی** یعنی محمدعلی. تلفظ اسامی در بین اکثریت بختیاری ها تفاوت چندانی ندارد.

برخی کلمات به شکل خاصی ادا می شوند که به علت عدم وجود نشانه های نوشتاری مناسب، نشان دادن تلفظ صحیح آنها مقدور نیست مانند **بُوو**، **بُهوو** و **بُوو** یعنی پدر- **گهوو**، **گهوو** و **گُوو** یعنی برادر- **گهوو**، **گهوو** و **گُوو** و **گُوو** یعنی آبی، تیره یا کبود.

برای نوشتن این واژه ها، نیاز به فونتی داشتیم که خصوصاً **علایم** - **ه** - **ا** ( **فتحه**، **کسره** و **ضمه** )، واضح باشند. متأسفانه اکثر فونت های کامپیوتری این امکان را نداشتند به همین دلیل دوستان عزیز هرگاه در خواندن کلمات مشکل داشتند، باید فونت را بزرگتر کنند تا این مشکل رفع گردد.

در ابتدا می خواستم اسامی را جداگانه بیاورم اما بعد منصرف شدم و آنها را هم همانند سایر واژه ها، به همان ترتیب الفبایی در بین کلمات و اصطلاحات آوردم. اسامی دو قسمتی جداگانه نوشته می شوند مانند **پُری چُون** یعنی پری جان که نامی زنانه است.

### مشکلات نوشتن لغات و اصطلاحات

یکی از مشکلات من برای قرار دادن این واژه ها در وبلاگم، نوشتن آنها بود. متأسفانه در بسیاری از فونت های کامپیوتری، **علایم فتحه**، **ضمه** و **کسره** زیر یا روی برخی حروف کاملاً مشخص نیست مانند علامت **کسره** زیر حروفی چون **شین** و **سین** و یا **فتحه** روی حرفی مانند **لام**. تلاش کردم که فونتی را بیابم که این نقیصه را نداشته باشد ولی موفق نشدم. به همین دلیل گاهی لازم است برای درست خواندن واژه ها، بزرگنمایی صفحه را بیشتر کرده تا کلمه کاملاً دیده شود.

در نوشتن واژه های ساده ( بسیط ) مشکل کمتری وجود دارد اما برای نوشتن واژه هایی که بیش از یک جزء دارند، گاهی ناچار هستم بین قسمتهای کلمه، فاصله ای بیش از معمول نوشتاری بگذارم تا خواننده برای خواندن آنها با مشکل روبرو نشده یا مشکل کمتری داشته باشد مثلاً **رَب رَ** یعنی راه بی راه .

نشان دادن **مصوت های کوتاه** کشیده بعد از حروفی مانند **د**، **ر**، **ز**، **ژ**، مشکل دیگر من است زیرا نمی توان این فاصله را که ذکر کردم، به حرف بعدی چسبانید. به همین دلیل بین حروف ذکر شده و حرف بعدی فاصله ی غیرمتعارفی ایجاد می گردد ( زیرا که من از رسم الخط فارسی استفاده می کنم ) و ممکن است در خواندن واژه ها مشکل ایجاد شود مانند **دِر** یعنی دیر. در حالیکه در بقیه ی حروف این مشکل وجود ندارد مانند **تِخ** یعنی تیغ.

بختیاری ها ضمن صحبت کردن بسیاری از لغات را سریع تلفظ می کنند مثلاً می گویند: **گُمبید** یعنی گم شد. در همین ارتباط باید به تلفظ اسامی اشخاص، زمانی که پیشوند دارند اشاره کرد مانند: **کللی** یعنی **گل آلی** یا **کربلایی علی** - **مشسین** یعنی **مش حسین** یا **مشهدی حسین**.

برخی از این واژه ها را شنیده ام و تنها کاربرد آنها را می دانم یعنی می توانم به شکل عملی از آنها استفاده کنم ولی واقعیتش را نخواهید، معنی دقیق آنها را نمی دانم یا نمی توانم مابه ازای فارسی مناسبی را پیدا کنم که همان مفهوم را برساند. در بخش معنی این گروه از واژه ها چیزی ننوشته ام و چنانچه دوستی معنی آنها را توضیح دهد، همان را در بخش معنی لغت مربوطه خواهم آورد. برخی واژه ها و مفهوم آنها را نیز از دیگران شنیده و عیناً آنها را در این مجموعه آورده ام.

برخی اصطلاحات را نمی توان به فارسی ترجمه کرد یا معادل فارسی برای آنها یافت. بیشتر این اصطلاحات در دعاها و یا نفرینهایی است که در حق افراد می شود مانند **لُنَت به تُو تیگَت** که معنی تحت اللفظی فارسی آن می شود : لعنت بر پیشانیست. به همین دلیل در مقابل اینگونه اصطلاحات تنها نوشته ام که نفرینی است یا دعایی است.

یافتن واژه هایی از زبان فارسی که همان معنی لغات و اصطلاحات بختیاری را به خواننده منتقل کند، گاهی بسیار دشوار است و اینگونه موارد ناچاراً توضیحات بیشتری آورده ام که در مواقعی فکر می کنم هنوز مرا به آن هدف اصلی، یعنی انتقال مفهوم مورد نظر به خواننده، نرسانده است.

همانگونه که حتماً در مطالعه ی اصطلاحات متوجه خواهید شد، زبان بختیاری شباهت زیادی به زبان محاوره ای فارسی دارد. بختیاری ها هنگام گفتگو، کمتر از فاعل استفاده می کنند مگر آنکه تاکید خاصی داشته باشند و اغلب از ضمایر متصل مفعولی بهره می برند مثلاً به جای آنکه بگویند: من غذا را خوردم، می گویند: **خُرَاک خُرَدُم** یا **خُرَاک ن خُرَدُم** یا به اختصار، **خُرَدُمِس**، **بُرئِس** یعنی او را بزَن.

در این مجموعه سعی بر این بوده که حتی الامکان اصطلاحات ذکر شوند چون بزرگواران زیادی در زمینه ی تدوین لغتنامه های زبان بختیاری کار کرده و نیازی به ذکر همه ی واژه ها نیست.

متأسفانه برخی دوستان با آنکه زحمات زیادی را در این زمینه کشیده اند، در برخی موارد مسیر را به عکس رفته اند یعنی کلمات فارسی را به زبان بختیاری برگردانده اند و این دقیقاً برخلاف هدف اصلی است. هدف از جمع آوری لغات زبان بختیاری، کمک به کسانی است که می خواهند به این زبان سخن گفته، با بختیاری ها ارتباط زبانی برقرار کرده و مفهوم گفته هایشان را دریابند. عمل این بزرگواران یعنی برگرداندن لغات فارسی به زبان بختیاری، از کیفیت کار آنان کاسته و تنها حجم کار آنها را زیاد می کند البته اگر خدای ناکرده هدفشان همین نبوده باشد.

از آنجاکه زبان بختیاری دارای دستور زبان جداگانه ای نیست، برای سهولت درک مطلب از دستور زبان فارسی کمک گرفته شده است.

نکته ی آخر این که چون تعداد اصطلاحات زیاد است و امکان اصلاح، حذف و یا اضافه شدن به آنها وجود دارد، در هر بار تعدادی از آنها را روی وبلاگم می گذارم. امیدوارم دوستان علاقمند و آگاه، مرا در این کار یعنی اصلاح یا تکمیل اصطلاحات یاری نمایند.

جدول ضمایر ( فاعلی - ملکی - تاکیدی - متصل فاعلی، مفعولی و ملکی )

| ضمایر  |      |                |      |                |      |                |      |             |            |  |
|--------|------|----------------|------|----------------|------|----------------|------|-------------|------------|--|
| تاکیدی |      |                | ملکی |                |      | مفعولی         |      |             | فاعلی      |  |
| +++++  | متصل | ضمیر           | متصل | ضمیر           | متصل | ضمیر           | متصل | ضمیر        |            |  |
| +++    | م    | خَم = خودم     | م    | خَم = خودم     | م    | مَن = مرا      | م    | مَن = من    | م = من     |  |
|        | یت   | خَت = خودت     | یت   | خَت = خودت     | یت   | تَن = تورا     | یت   | تَن = تو    | ت = تو     |  |
|        | یس   | خَس = خودش     | یس   | خَس = خودش     | یس   | هَن = او را    | ++ + | هَن = او    | ه ، ی = او |  |
|        | مَن  | خَمَن = خودمان | مَن  | خَمَن = خودمان | نِمن | ایمان = ما را  | یم   | ایمان = ما  | ایما       |  |
|        | تَن  | خَتَن = خودتان | تَن  | خَتَن = خودتان | نِتن | ایسان = شما را | ین   | ایسان = شما | ایسا       |  |
|        | سَن  | خَسَن = خودشان | سَن  | خَسَن = خودشان | نِسن | هَنن = آنها را | ین   | هَنن = آنها | هَنن       |  |

نکات مهم :

**ضمایر متصل فاعلی :** چنانچه آخر فعل مصوت باشد، تنها م ، ی ، یم ، ین ، ن ، ِن اضافه می گردد مانند **دِرام**، **دِرای**، **دِرا**، **دِرایم**، **دِراین** ، **دِران** ( **دِرا- ن** ) .

در فعل مضارع به انتهای صیغه ی سوم شخص مفرد ، ه اضافه می شود مانند **خُرِه** یا **اِ خُرِه** یعنی می خورد.

**ضمایر متصل مفعولی :** چنانچه آخر فعل مصوت باشد، تنها م ، ت ، س، مَن ، تَن، سَن اضافه می گردد مانند **گِرام**، **گِرات**، **گِراس**، **گِرامَن**، **گِراتَن**، **گِراسَن** . ( **مَن**، **مُو**، **مُون** - **تَن**، **تُو**، **تُون** - **سَن**، **سُو**، **سُون** )



ضمایر متصل ملکی: چنانچه آخر اسم مصوت باشد، تنها م، ت، س، من، تن، سن اضافه می گردد مانند دستام، دستات، دستاس، دستامن، دستاتن، دستاسن. ( من، مو، مون - تن، تو، تون - سن، سو، سون )

جدول حروف الفبایی که این مجموعه ی واژه ها با آن نوشته شده اند:

در نوشتن این مجموعه کلمات سعی بر این بوده است که از حروف هم صدا استفاده نشود و به همین علت:  
 الف - همه ی صداهای ز، ذ، ظ و ض با حرف ز  
 ب - صداهای ت، ط با حرف ت  
 ج - صداهای ث، س و ص با حرف سین  
 د - صداهای غ، ق با ق  
 ه - صداهای ح، ه با حرف شکل ه نوشته شده اند.

| صدا | مثال                          | نام   | شکل   | جانشین    |
|-----|-------------------------------|-------|-------|-----------|
| الف | آب - دار                      | آ - ا | آ - ا |           |
| ب   | بار - اسب                     | ب     | ب - ب |           |
| پ   | پیر - توپ                     | پ     | پ - پ |           |
| ت   | تیر - شیت - طرف               | ت     | ت - ت | ط         |
| ج   | جام - پنج                     | ج     | ج - ج |           |
| چ   | چای - پیچ                     | چ     | چ - چ |           |
| خ   | خار - میخ                     | خ     | خ - خ |           |
| د   | دیر - بید                     | د     | د - د |           |
| ذ   | ذهدر                          | ذ     | ذ - ذ |           |
| ر   | راه - دیر                     | ر     | ر - ر |           |
| ز   | زیر - میز - ذلیل - نظم - مریض | ز     | ز - ز | ذ - ظ - ض |
| ژ   | ژاله - بیژن                   | ژ     | ژ - ژ |           |
| س   | سیب - داس - صدف - لته         | س     | س - س | ث - ص     |
| ش   | شیر - میش                     | ش     | ش - ش |           |
| ف   | فردا - برف                    | ف     | ف - ف |           |
| ق   | قدرت - داق                    | ق     | ق - ق |           |
| غ   | قوا - بق                      | ق     | ق - ق |           |
| ک   | کمر - بک                      | ک     | ک - ک |           |
| گ   | گور - بزرگ                    | گ     | گ - گ |           |
| ل   | لب - گل                       | ل     | ل - ل |           |
| م   | مور - سیم                     | م     | م - م |           |
| ن   | نر - زمان                     | ن     | ن - ن |           |
| و   | ویر - سوار                    | و     | و - و |           |
| ه   | هر - مهتاب - شه - راه - حسن   | ه     | ه - ه | ح         |
| ی   | یار - نای                     | ی     | ی - ی |           |

## بخش حرف ف :

- فاب : پودر لباسشویی ( فابر )  
 فابر : پودر لباسشویی ( فاب )  
 فابریک : کالای اصلی - جنس اصلی - دست نخورده - کالایی که هنوز به حالت اولیه ای که ساخته شده قرار دارد  
 فائمه : فاطمه که اسم زنانه است  
 فاتولک : نوعی پرنده  
 فاتحه : فاتحه  
 فاتیه خونی : با ضمه ی کشیده ی حرف خ، عزاداری - مراسم عزاداری ( خوی - خونی )  
 فاتیه خونی : با ضمه ی کشیده ی حرف خ و تلفظ واو خفیف، عزاداری - مراسم عزاداری ( خنی - خوی )  
 فاتیه خوی : با ضمه ی کشیده ی حرف خ و تلفظ واو خفیف، عزاداری - مراسم عزاداری ( خنی - خونی )  
 فاتیه دائن : فاتحه خواندن بر مزار کسی - شرکت در مراسم سوگواری کسی و به بازماندگان تسلیت گفتن  
 فاتیه دائن : بر مزار کسی فاتحه خواندند - در مراسم سوگواری شرکت و به بازماندگان تسلیت گفتند  
 فاده : فایده  
 فارسُن : با ضمه ی کشیده ی حرف سین، شهری در چهارمحال و بختیاری ( فارسُو - فارسُون )  
 فارسُو : با ضمه ی کشیده ی حرف سین و تلفظ واو خفیف، شهری در چهارمحال و بختیاری ( فارسُو - فارسُون )  
 فارسُون : با ضمه ی کشیده ی حرف سین و تلفظ واو خفیف، شهری در چهارمحال و بختیاری ( فارسُن - فارسُو )  
 فارسی تهت هرف ا زیه : فارسی را خیلی خوب صحبت می کند - به فارسی سلیس صحبت می کند  
 فازل : فاضل که نامی مردانه است  
 فاش : آشکار - عیان  
 فاش : شکوفه ی درخت سدر یا گنار  
 فاق : شکاف ( ق ، ق )  
 فِت فراوُن : با ضمه ی کشیده ی حرف واو، زیاد - فراوان ( ت ، ت ) ( فراوُن - فراوُ )  
 فتنّا : با تکرار حرف ت، فتاح که نامی مردانه است  
 فترمه : قرص نعناع ( م ، م )  
 فتروجترو : رو بروزن مو، بچه ی شیطان - وروجک  
 فتیلا : فتح الله که نامی مردانه است ( فتیلا )  
 فتیله : فتیله ی چراغهای نفتی - فتیله ی تفنگهای سرپریا پوزپر قدیمی ( ل ، ل ) ( فلیته )  
 فچ : باسن قبل شده - برجسته و رو به بالا  
 فچ : چیزی که ظاهر نامناسبی دارد - چیززشت و نا بهنجار - به حرکت ناپسند و خلاف نزاکت هم می گویند ( فق )  
 فدّاله : نامی مردانه است ( ل ، ل )  
 فر : پیچ مو  
 فر : کمی آب - آب بسیار کم که پاشیده شود ( یَ فر او = یک کمی آب )  
 فر : پرزدن - پرواز  
 فر : لبه ی برگشته ی بینی را می گویند  
 فرُ دُم : با کسره ی کشیده ی حرف ر و ضمه ی حرف دُ، فروختم - معامله کردم ( فرُ دُم ) ( فُ ، ف )  
 فرُ دُم : با کسره ی کشیده ی حرف ر و ضمه ی حرف دُ، مرا فروخت ( فرُ دُم ) ( فُ ، ف )  
 فرُ دئی : با ضمه ی کشیده ی حرف ر، فروختی - معامله کردی ( فُ ، ف ) ( فرُ هدی )  
 فرِ و : با کسره ی کشیده ی حرف ر، فریب  
 فراخ : پهن - عریض - وسیع - فراخ ( فراق )  
 فراخی : پهن - پهنی - گشادی - وسعت ( فراقی )  
 فراق : پهن - عریض - وسیع - فراخ ( فراق )  
 فراقی : پهن - پهنی - گشادی - وسعت ( فراقی )  
 فراموش : فراموش  
 فراوُ : با ضمه ی کشیده ی حرف واو، زیاد - فراوان ( فراوُ )  
 فراوُن : با ضمه ی کشیده ی حرف واو، زیاد - فراوان ( فراوُ )  
 فربزئم : پرواز کنم  
 فرجلا : فرج الله که نامی مردانه است  
 فرُخ : فرخ که هم نامی زنانه و هم مردانه است  
 فرخ : فرق - تفاوت  
 فرجه : فرجه که نامی زنانه است ( خ ، خ )

- فَرِراش : با تکرار حرف ر، نوکر - مامور - به پادو و خدمتکار ادارات می گفتند - ماموران حکومتی را می گفتند
- فَرزلی : فرضعلی که نامی مردانه است
- فَرزیدُن : پرواز کردن - بال زدن
- فَرزیدُن : پرواز کردند - بال زدند
- فَرشناذ : فرستاد ( فشناذ )
- فَرشناذِن : فرستادن ( فشناذِن )
- فَرشناذِن : فرستادند ( فشناذِن )
- فَرشناذِه : فرستاده ( فشناذِه )
- فَرشناذِه : فرستاده است ( فشناذِه )
- فَرشِن : می فرستند ( ا فِشِن - ا فِشِن )
- فَرشِنِه : می فرستد ( ا فِشِنِه - ا فِشِنِه - فِشِنِه )
- فَرفر : باران ریز - پاشیدن کمی آب به چیزی
- فَرفر : بال زدن کوتاه مدت پرنده
- فَرفر : به صدای حرکت پره های پنکه می گویند
- فَرفرک : فرفره - پروانه - نوعی اسباب بازی بچگانه
- فَرگ : فکر - خیال ( فَرگ )
- فَرگ : فکر - خیال ( فَرگ )
- فَرگی : فکری - دارای مشغولیت فکری
- فَرْمُن : با ضمه ی کشیده ی حرف میم، امر - دستور ( فَرْمُون - فَرْمُو )
- فَرْمُن بَر : با ضمه ی کشیده ی حرف میم، کسی که دستور را اجرا می کند - معمولاً به بچه ها اطلاق می شد ( فَرْمُون - فَرْمُو )
- فَرْمُو : با ضمه ی کشیده ی حرف میم و تلفظ واو خفیف، امر - دستور ( فَرْمُون - فَرْمُو )
- \*فَرْمُو بَر : با ضمه ی کشیده ی حرف میم و تلفظ واو خفیف، کسی که دستور را اجرا می کند - منظور بچه یا پادو نیز هست ( فَرْمُون - فَرْمُن )
- فَرْمُون : با ضمه ی کشیده ی حرف میم و تلفظ واو خفیف، امر - دستور ( فَرْمُون - فَرْمُن )
- \*فَرْمُون بَر : با ضمه ی کشیده ی حرف میم و تلفظ واو خفیف، کسی که دستور را اجرا می کند - معمولاً به بچه ها اطلاق می شد ( فَرْمُون - فَرْمُن )
- فَرْمُو ( فَرْمُون )
- فَرَنگ : فرنگ که نامی زنانه است
- فَرَنگ : مخفف فرنگیس که نامی زنانه است
- فَرَنگیس : با کسره ی کشیده ی حرف گاف، فرنگیس که نامی زنانه است
- فَرَنگی : اروپایی - خارجی - در مسجدسلیمان به انگلیسی ها می گفتند
- فَرُهْدُ : فروخت - معامله کرد ( فَرُهْدُ ) ( فُ ، ف )
- فَرُهْدُم : با ضمه ی حرف دُ، فروختم - معامله کردم ( فَرُهْدُم ) ( فُ ، ف )
- فَرُهْدُم : با ضمه ی حرف دُ، مرا فروخت ( فَرُهْدُم ) ( فُ ، ف )
- فَرُهْدی : فروختی - معامله کردی ( فَرُهْدی ) ( فُ ، ف )
- فَریناز : پری ناز که نامی زنانه است ( پَریناز - پری ناز )
- فَزول : فضول - شیطان ( فُ ، ف )
- فِس : باد شکم
- فِسُ فِس : کاری را به گندی انجام دادن
- فِس فِس کرد : کار را به آهستگی انجام داد
- فِسو :
- فِشناذُ : فرستاد ( فِشناذُ )
- فِشناذِن : فرستادن ( فِشناذِن )
- فِشناذِن : فرستادند ( فِشناذِن )
- فِشناذِه : فرستاده ( فِشناذِه )
- فِشناذِه : فرستاده است ( فِشناذِه )
- فِشَنگ : تیر - گلوله - فشنگ
- فِشَنگِ او : او با تلفظ خفیف واو، پخش شدن قطرات آب ( فِشَنگِه - فِشَنگی )
- فِشَنگِه : قطرات آب که به چیزی برخورد می کند ( فِشَنگ - فِشَنگی )
- فِشَنگِه او : او با تلفظ خفیف واو، پخش شدن قطرات آب ( فِشَنگ - فِشَنگی )
- فِشَنگی : قطرات آب که به چیزی برخورد می کند ( فِشَنگ - فِشَنگِه )
- فِشَنگی او : او با تلفظ خفیف واو، پخش شدن قطرات آب ( فِشَنگ - فِشَنگِه )

فَشْنُم : مرا می فرستد ( ! فرِشْنُم - ! فِشْنُم )

فِشْنُم : می فرستم ( ! فرِشْنُم - ! فِشْنُم )

فِشْنِن : می فرستند ( ! فِشْنِن - ! فرِشْنِن )

فِشْنِن : می فرستند ( ! فرِشْنِن - ! فِشْنِن )

فِشْنِه : می فرستد ( ! فِشْنِه - ! فرِشْنِه - فرِشْنِه )

فوق : چیزی که ظاهر نامناسبی دارد - چیززشت و نابهنجار - به حرکت ناپسند و خلاف نزاکت هم می گویند ( فِچ )

\*فَقِر : زبل - شیطان - ناجور - دردرساز - کسی که رفتار درستی ندارد - کسی که زیاد شیطانی می کند - گاهی هم به معنی ناخلف است

\*فَقِر : با کسره ی کشیده ی حرف ق، اشاره به آدمهایی که از نظر مالی یا اجتماعی ضعیف بوده و هیچکس به اصطلاح روی آنها حساب نمی کند

فَقِر : با کسره ی کشیده ی حرف قاف، فقیر - ندار - مستمند - کنایه از آدم ضعیف

فَقِرُن : با کسره ی کشیده ی حرف قاف و ضمه ی کشیده ی حرف ر، فقیران ( فَقِرُن - فَقِرُ و )

فَقِرُ و : با کسره ی کشیده ی حرف قاف و ضمه ی کشیده ی حرف ر و تلفظ واو خفیف، فقیران ( فَقِرُ و - فَقِرُ و ن )

فَقِرُ و ن : با کسره ی کشیده ی حرف قاف و ضمه ی کشیده ی حرف ر و تلفظ واو خفیف، فقیران ( فَقِرُ و ن - فَقِرُ و )

فَقِرِی : فضولی - شیطننت - حرکات ناجور - دردرس

فَقِرِی نَدِرار : شیطننت نکن - سروصدا نکن - حرکات ناجور انجام نده - دردرس درست نکن

فَقِرُ و ن : با ضمه ی کشیده ی حرف ق و تلفظ واو خفیف، فغان که نامی مردانه است ( ق ، ق )

فِکار : ناراحت - نگران

فِکری و ابید : مشغولیت فکری پیدا کرد ( آبیْدُ - وِبیْدُ - وِبی - آبی - آوی - آبی - آوی )

فُکل : پاپیون

فُکل گِرِوات : کسی که لباس شیک پوشیده است

فُگر : نحس

فیل : با کسره ی کشیده ی حرف ف، فعل - کار

فَل : با فتحه ی کشیده ی حرف ف، استر آماده ی جفتگیری را می گویند ( فِهل - فِهل )

فِلامَرز : فرامرز که نامی مردانه است

فِلج : بی حس - فلج - نیمه فلج - فاقد قدرت حرکت - کسی که قادر به حرکت دادن برخی قسمتها یا تمام بدنش نیست ( لِم - لِم - لِم )

فِلکِست : در رفت - فرارکرد

فِلکِه : فلکه - میدان ( مِیدُن ، مِیدُ و ن )

فِلِه : با تکرار حرف لام، فله - جنس غیر بسته بندی - جنس بسته بندی نشده

فِلْنِی : با ضمه ی کشیده ی حرف لام، فلانی - یارو ( فِلْوی - فِلْونی )

فِلْو بَهِمُو کِرِدِه : با ضمه ی کشیده ی حروف لام و میم و تلفظ واو خفیف، هنگام دشنام دادن به کسی می گویند

فِلْو بَهِمُوت کِرِدِه : با ضمه ی کشیده ی حروف لام و میم و تلفظ واو خفیف، هنگام دشنام دادن به کسی می گویند

فِلْو بَهِمُون کِرِدِه : با ضمه ی کشیده ی حروف لام و میم و تلفظ واو خفیف، هنگام دشنام دادن به کسی می گویند

فِلْو بَهِمُونِیت کِرِدِه : با ضمه ی کشیده ی حروف لام و میم و تلفظ واو خفیف، هنگام دشنام دادن به کسی می گویند

فِلْو فِلْوت کِرِدِه : با ضمه ی کشیده ی حرف ف و تلفظ واو خفیف، هنگام دشنام دادن به کسی می گویند

فِلْو فِلْونِیت کِرِدِه : با ضمه ی کشیده ی حرف ف و تلفظ واو خفیف، هنگام دشنام دادن به کسی می گویند

فِلوت زِیْن : زی یروزن دی، دروغ گفتن ( منظور دی ماه است )

فِلوس :

فِلْون بَهِمُو کِرِدِه : با ضمه ی کشیده ی حروف لام و میم و تلفظ واو خفیف، هنگام دشنام دادن به کسی می گویند

فِلْون بَهِمُوت کِرِدِه : با ضمه ی کشیده ی حروف لام و میم و تلفظ واو خفیف، هنگام دشنام دادن به کسی می گویند

فِلْون بَهِمُون کِرِدِه : با ضمه ی کشیده ی حروف لام و میم و تلفظ واو خفیف، هنگام دشنام دادن به کسی می گویند

فِلْون بَهِمُونِیت کِرِدِه : با ضمه ی کشیده ی حروف لام و میم و تلفظ واو خفیف، هنگام دشنام دادن به کسی می گویند

فِلْون فِلْوت کِرِدِه : با ضمه ی کشیده ی حرف ف و تلفظ واو خفیف، هنگام دشنام دادن به کسی می گویند

فِلْون فِلْونِیت کِرِدِه : با ضمه ی کشیده ی حرف ف و تلفظ واو خفیف، هنگام دشنام دادن به کسی می گویند

فِلْونی : با ضمه ی کشیده ی حرف لام و تلفظ واو خفیف، فلانی - فلان کس - اشاره به شخص معینی دارد ( فِلْونی - فِلْونی )

فِلْوی : با ضمه ی کشیده ی حرف لام و تلفظ واو خفیف، فلانی - فلان کس - اشاره به شخص معینی دارد ( فِلْونی - فِلْوی )

فِلِه : با فتحه ی کشیده ی حرف ف، فعله - کارگر - کارگر شاده

فِلِه : جنس بسته بندی نشده - جنسی که به صورت بسته بندی نشده و به مقدار زیاد به فروش می رسد

فِلِیْته : فِتیله - فِتیله ی چراغهای نفتی - فِتیله ی تفنگهای سَرپُریا پوزپُرقِدیمی ( ت ، ت ) ( فِتیله )

فَم : با فتحه ی کشیده ی حرف ف، هوش - قدرت یادگیری ( فِهم )

فَم : با فتحه ی کشیده ی حرف ف، فهم - درک - یاد ( فِهم )

فَم کور : با فتحه ی کشیده ی حرف ف، دارای قدرت یادگیری کم ( فِهم کور )

فَمَس كوره : با فتحه ی کشیده ی حرف ف، قدرت یادگیریش کم است - یاد نمی گیرد ( فَمَس كوره )  
 فَمِيْن : با فتحه ی کشیده ی حرف ف، شنیدند ( فَمِيْن )  
 فَمِيْن : با فتحه ی کشیده ی حرف ف، فهمیدند - دریافتند ( فَمِيْن )  
 فَمِيْن : با فتحه ی کشیده ی حرف ف، شنیدند ( فَمِيْن )  
 فَمِيْن : با فتحه ی کشیده ی حرف ف، فهمیدند - دریافتند ( فَمِيْن )  
 فَنجِه : نقطه ( ج ، ح ) ( فینجه )  
 فَنجِه فَنجِه : نقطه نقطه ( فینجه فینجه )  
 فَنِد : حرکت نادرست - حرکت اشتباه - سوسه در کاری - دبه در آوردن - فضولی - حرکتی که بدآموزی دارد - بدآموزی - شیطننت  
 فَنِد : فن - شگرد - فتنه - دردرس - شلوغی ( ی چه فَنِدیه که دروَرِدیه )  
 فَنِد : کار - فعل - لم  
 فَنِدْلَاکِه : کوچک و ریز ( ک ، ک )  
 فَنِدلیه : کوچک و ریز ( ل ، ل )  
 فَنَدول : پاندول ساعت‌های مچی و رومیزی  
 فَنِر : فنر  
 فَنِر ی : دارای خاصیت ارتجاعی و فنری بودن - چیزی که در آن فنر به کار رفته باشد مانند تخت‌های فنری  
 فَنِشَت : اخراج از کار  
 فَنِگ : سوسه در کاری - در رفتن  
 فَنِگ و ابیْد : در رفت - فرارکرد ( ابیْد - آبی - ابیْد - وِبی ) ( فَنِگابِیْد )  
 فَنِگابِیْد : در رفت - فرارکرد ( فَنِگ و ابیْد )  
 فَنِه : فتنه - عامل کار خلاف قاعده  
 فَوْت : فوت بروزن سوت، واحد اندازه گیری طول در کشور انگلستان که تقریباً معادل سی سانتیمتر است  
 فَوْتِه : دستار - عمامه ( ت ، ت )  
 فَوَش : فو بروزن نو، فحش - دشنام - ناسزا ( نو یعنی تازه ) ( دِشْمُون - دِشْم )  
 فَوَش فَرِیْت : فو بروزن نو، فحش دادن - دشنام دادن - ناسزا گفتن ( نو یعنی تازه ) ( دِشْمُون - دِشْم )  
 فَهْل : استر آماده ی جفتگیری را می گویند ( فَلَ - فَهْل )  
 فَهْم کور : کسی که قدرت یادگیریش کم است ( فَم کور )  
 فَهْمَس كوره : قدرت یادگیریش کم است - یاد نمی گیرد ( فَمَس كوره )  
 فَهْمِيْن : شنیدند ( فَمِيْن )  
 فَهْمِيْن : فهمیدند - دریافتند ( فَمِيْن )  
 فَهْمِيْن : شنیدند ( فَمِيْن )  
 فَهْمِيْن : فهمیدند - دریافتند ( فَمِيْن )  
 فِیت : فی بروزن بی، اندازه  
 فِیت خَل خَل : فی بروزن بی، دبه در آوردن - ادیت کردن - کارشکنی ( ت ، ت ) ( فِیت خَل خَل )  
 فِیت فِیت کَرْدن : فی بروزن بی، سرک کشیدن - تحریک دیگران به انجام کاری - سوسه آمدن در کاری - زیر کاری در رفتن  
 فِیت خَل خَل : فی بروزن بی، دبه در آوردن - ادیت کردن - کارشکنی ( ت ، ت ) ( فِیت خَل خَل )  
 فِیچَسْت : فی بروزن بی، پرید - جهید - جَسْت زد  
 فِیژر : فی بروزن بی، دمل چرکی - دُنه - دُونه ( ز ، ز )  
 فِیژلا : فی بروزن دی، فیض الله که نامی مردانه است ( منظور دی ماه است )  
 فِیس : فی بروزن بی، افاده - ادا - فیس - پُز - قیافه گرفتن  
 فِیس نَکُن : فی بروزن بی، قیافه نگیر - افاده نیا - قمپز درنکن  
 فِیْفَک : فی بروزن بی - با فتحه ی حرف ق، قسمت ابتدایی ساز توشمالها که صدا تولید می کند  
 فِیلن : فی بروزن دی، فعلا - حالا - اکنون ( منظور دی ماه است )  
 فِینجِه : فی بروزن بی، نقطه ( فَنجِه )  
 فِینجِه فِینجِه : فی بروزن بی، نقطه نقطه ( فَنجِه فَنجِه )

بخش حرف قاف :

قَاب : استخوان کشکک زانوی گوسفند که در قماربازی استفاده می شد  
 قَائِقُ : غذا - خوردنی - آنچه با نان خورده شود - گاهی هم اشاره به معنی درست و به اندازه خوردن غذا است ( مَثُون )  
 قَاوَه : با کسره و فتحه ی حرف د، اندازه ( ق ، ق )

- قاده: روش (ق، ق) (ق، ق)  
 قار: غار  
 قارش: آروغ (قارشت)  
 قارشت: آروغ (قارش)  
 قارشت: سخنی که از روی بی فکری یا بی ادبی گفته شود - سخن بی معنی و غیرقابل قبول (ی قارشتی کند)  
 قارشت: فریاد - داد  
 قارشتیس! وید به گوشم: صدای فریادش به گوشم رسید (قارشتیس رسید به گوشم)  
 قارشتیس رسید به گوشم: صدای فریادش به گوشم رسید (قارشتیس! وید به گوشم)  
 قارنه: داد می زند (قارنه)  
 قارنیدن: داد زدن - فریاد زدن  
 قارنیدن: بایی ادبی با کسی صحبت کردن  
 قارنیدن: داد زدن - فریاد زدن - بایی ادبی با کسی صحبت کردند  
 قازقلنگ: مرغ ماهیخوار  
 قازی: قاضی - حاکم  
 قاسد: قاصد - پیک  
 قاسد بیسی کرد: با کسره ی کشیده ی حرف ب، قاصدی را فرستاد  
 قاسم: قاسم که نامی مردانه است  
 قاسملی: قاسم علی که نامی مردانه است (قاسملی)  
 قاسملی: قاسم علی که نامی مردانه است (قاسملی)  
 قاش: محل نگهداری گوسفندان - جصار دور گوسفندان (گوه)  
 قاش: قاچ - برشی از هندوانه یا خربزه  
 قافل: غافل (ق، ق)  
 قافل: غافل - فراموش (قافل نکنی)  
 \*قافل قین: با ضمه ی کشیده ی حرف پ، کم توجهی - کم حواسی - استفاده کردن از غفلت دیگران - غافلگیر شدن - غافلگیر کردن (قپو - قپون) (ق، ق)  
 \*قافل قپو: با ضمه ی کشیده ی حرف پ و تلفظ او خفیف، کم توجهی - کم حواسی - استفاده کردن از غفلت دیگران - غافلگیر شدن - غافلگیر کردن (قپن - قپون) (ق، ق)  
 \*قافل قپون: با ضمه ی کشیده ی حرف پ و تلفظ او خفیف، کم توجهی - کم حواسی - استفاده کردن از غفلت دیگران - غافلگیر شدن - غافلگیر کردن (قپن - قپون) (ق، ق)  
 قافل نکنی: فراموش نکنی - حواست پرت نشود - از کسی یا چیزی غافل نشوی (ق، ق)  
 قاقز: با فتحه ی حرف ق، کاغذ (کاقر)  
 قالمه: قابلمه  
 قالو: با سکون حرف واو، قالب  
 قالی: فرش - قالی  
 قالی فرش کنین: قالی پهن کنید - قالی بیندازید  
 قام: پنهان - قایم - مخفی (قایم - قایم) (ق، ق)  
 قام: سخت - سفت - شدید - محکم (قایم - قایم) (ق، ق)  
 قام قامکی: مخفیانه - پنهانی (ق، ق) (قام قامکی - قام قامکی)  
 قام کردن: مخفی کردن (ق، ق) (قایم - قایم)  
 قان: با کسره ی کشیده ی حرف نون، قانع - راضی (قانه)  
 قانه: قانع - راضی (قان =)  
 قاو: قاب - چهارچوب (ق، ق)  
 قاو آیس: قاب عکس (ق، ق)  
 قاو تیشنی: گلو (ق، ق)  
 قاوز: کسی که در کار دیگران دخالت می کند  
 قاوز دزی: او را گول زد - قابش را دزدید (دزید)  
 قاوز دزید: او را گول زد - قابش را دزدید (دزی)  
 قایم: سخت - سفت - شدید - محکم (قام - قایم) (ق، ق)  
 قایم: پنهان - قایم - مخفی (قام - قایم) (ق، ق)  
 قایم قامکی: مخفیانه - پنهانی (ق، ق) (قام قامکی - قام قامکی)  
 قایم قامکی: مخفیانه - پنهانی (ق، ق) (قام قامکی - قام قامکی)

قَایم کردن : مخفی کردن ( ق ، ق ) ( قام - قَام )

قَایم کردن : مخفی کردن ( ق ، ق ) ( قام - قَام )

قَیه : با ضمه ی حرف ق، باتری - قوه

قَب : دهان - گاز ( ق ، ق )

قَب : اشاره به محدوده ی قدرت کسی هم دارد مثلاً خُت به قَبِ فِلُونی نُونی، یعنی خودت را به چنگ فلانی نینداز ( ق ، ق )

قَب گنْدن : بخشی از چیزی را به زور یا فریب جداکردن ( قَب گنْدن ) ( ق ، ق )

قَب واکنْدن : بخشی از چیزی را به زور یا فریب جداکردن ( قَب واکنْدن ) ( ق ، ق )

قَبوَب : با فتحه ی حروف ق، غیب ( ق ، ق )

قَبِن : با ضمه ی کشیده ی حرف قاف، قیان - ترازو ( ق ، ق ) ( قَبو - قَبون )

قَبِن : با ضمه ی کشیده ی حرف قاف، قیانی که نامی مردانه است ( ق ، ق ) ( قَبو - قَبون )

قَبونی : با ضمه ی کشیده ی حرف قاف، قیانی که نامی مردانه است ( ق ، ق ) ( قَبوی - قَبونی )

قَبون : با ضمه ی کشیده ی حرف پ و تلفظ واو خفیف، قیان - ترازو ( ق ، ق ) ( قَبِن - قَبو )

قَبون : با ضمه ی کشیده ی حرف پ و تلفظ واو خفیف، قیان که نامی مردانه است ( ق ، ق ) ( قَبِن - قَبو )

قَبونی : با ضمه ی کشیده ی حرف پ و تلفظ واو خفیف، قیانی که نامی مردانه است ( ق ، ق ) ( قَبِن - قَبوی )

قَبوی : با ضمه ی کشیده ی حرف پ و تلفظ واو خفیف، قیانی که نامی مردانه است ( ق ، ق ) ( قَبونی - قَبونی )

قَیه : درجه ی افسران ( ق ، ق )

قُت : با ضمه ی حرف ق، پررو

قُت قُت : با فتحه ی حرف ق در قسمت اول و ضمه ی حرف ق در قسمت دوم، غرغر - غرولند ( قُت قُت - قُت قُت - قُت قُت )

قُت قُت : با فتحه ی حروف ق، غرغر - غرولند ( قُت قُت - قُت قُت - قُت قُت )

قُت قُت : صدای مرغ را می گویند

قُت قُت : با ضمه ی حروف ق، غرغر - غرولند ( قُت قُت - قُت قُت - قُت قُت )

قُت قُت : با فتحه ی حرف ق، قرقر - غرولند ( قُت قُت - قُت قُت - قُت قُت )

\*قُت کِرْدن : با فتحه ی حرف ق، تعیین کردن ( قیمت ) - بُرِیْدن - معین کردن حدود چیزی که مورد اختلاف است مثلاً خون بها ( نئی کِرْدن )

(

\*قُت کِرْدن : با فتحه ی حرف ق، تعیین کردند ( قیمت ) - بُرِیْدن - مورد اختلاف است مثلاً خون بها را معین کردند ( نئی کِرْدن )

کِرْدن )

قُتار : ردیف - ردیف شدن - به صف شدن - به ردیف بودن ( قُتار آبیْدن = ردیف شدند ) ( ق ، ق )

قُتار : قُتار - قُتار فشنگ ( کمر - کیس کمر ) ( ق ، ق )

قُتار : قُتار - ترن ( ق ، ق )

قُتار آبیْدن : ردیف شدند - به صف شدند - به ردیف ایستادند ( ق ، ق )

قُتار بوئْدن : قُتار فشنگ ببندید - برای جنگ آماده شوید ( ق ، ق )

قُتیه : با تکرار حرف ت، وسایل بی ارزش یا کم ارزش

قُتیه : با فتحه ی حرف ق، قطره ( دارو )

\*قُتیه بیست چار سا. ته : با فتحه ی حرف ق، قطره ی بیست و چهار ساعته - قطره های مخصوص چشم درد که باید حداکثر ۲۴ ساعت پس

از باز شدن درب ظرف دارو، مصرف می شد

قُتلیت بگن : گمشو - برو گمشو - دورشو - از اینجا برو ( ق ، ق )

قُتین : لباس پاره پاره ( قُتینه ) احتمالاً قطن است و از عربی گرفته شده است ( ق ، ق )

قُتینه : لباس پاره پاره ( قُتین ) احتمالاً قطنه است و از عربی گرفته شده است ( ق ، ق )

قُتینیده : زولیده - دارای سرووضع نامناسب - در هم ریخته ( ق ، ق )

قُتینیده : زولیده است - سرووضع نامناسبی دارد - در هم ریخته است ( ق ، ق )

قُتوربازی : با ضمه ی حرف ق، نوعی بازی با سنگهای کوچک که معمولاً دختران انجام می دادند ( ق ، ق )

قُتی : با فتحه ی حرف ق، حتمی - قطعی - معین - معین شده

قُتی : با فتحه ی کشیده ی حرف ق، قحطی - خشکسالی ( قُهدی - قُهدی - قُهدی )

قُتی : قوطی ( قُتی - قُتی - قُتی )

قُتی : قوطی ( قُتی - قُتی - قُتی )

قُتی : قوطی ( قُتی - قُتی - قُتی )

قُتی : با فتحه ی حرف ق، قوطی ( قُتی - قُتی - قُتی )

قُدرس نُد - وین : با ضمه ی کشیده ی حرف د و تلفظ واو خفیف، قدرش را نمی داند ( نونین )

قُدم : با فتحه و ضمه ی حرف د، مخفف قدم خیر که نامی زنانه است

قُدم خیر : با فتحه و ضمه ی حرف د - خئی بروزن دی، قدم خیر که نامی زنانه است ( منظور دی ماه است )

قُدملی : با فتحه ی حرف د، قدمعلی که نامی مردانه است

- فُدُو : کره خردوساله  
 فَدَدی : با فتحه ی کشیده ی حرف ق، قحطی - خشکسالی ( فَهْدی - فَهتی - قَتی )  
 فَدیم : قدیم - گذشته  
 فُر : بیچ - تاب - چرخ ( در )  
 فُر : دور - اطراف  
 فُر : با ضمه ی حرف ق، غرو لند - غر - شکایت - اعتراض  
 فُر : با ضمه ی حرف ق، خواجه - عقیم  
 فُر : با ضمه ی حرف ق، تورفته - از یکطرف تورفته  
 فَر : با فتحه ی کشیده ی حرف ق، دلگیر شدن - قهر - کدورت - ناراحتی - قطع رابطه ( قهر )  
 قَر : با فتحه ی کشیده ی حرف ق، غضب - خشم - ناراحتی ( قهر )  
 قَر فُیز : با فتحه ی کشیده ی حرف ق - قی بروزن دی، خشم - ناراحتی - قهر و غیظ ( منظور دی ماه است ) ( قهر فُیز )  
 فُر - و : با ضمه ی کشیده ی حرف ر و تلفظ واو خفیف، قرآن ( فُر - و )  
 فُر - و ن : با ضمه ی کشیده ی حرف ر و تلفظ واو خفیف، قرآن ( فُر - و )  
 \*فُر - و ن مابین : با ضمه ی کشیده ی حرف ر و تلفظ واو خفیف، قرآن مابین ( زمانی که می خواهند بگویند بلا و ناراحتی از کسی دور باد ) ( فُر - و ن مابین )  
 فُر - و ن مابین : با ضمه ی کشیده ی حرف ر و تلفظ واو خفیف، قرآن مابین ( معمولاً برای قسم خوردن می گویند ) ( فُر - و ن مابین )  
 فُر - و ن مابین : با ضمه ی کشیده ی حرف ر و تلفظ واو خفیف، قرآن در میان ( معمولاً برای قسم خوردن می گویند ) ( فُر - و ن مابین )  
 \*فُر - و ن مابین : با ضمه ی کشیده ی حرف ر و تلفظ واو خفیف، قرآن مابین ( زمانی که می خواهند بگویند بلا و ناراحتی از کسی دور باد ) ( فُر - و ن مابین )  
 فُر یک ا و ر دین : یاهم درگیر شدند - باهم دعوا کردند - کتک کاری کردند - تعداد زیادی زخمی شدند  
 فُرا : قراقوروت  
 فُرائِر : اطراف - دور ( فُرائِر )  
 فُرَبَت : با ضمه ی حرف ق، آهنگر - گوباز ( فُرَبتی ) ( نقل از مددی )  
 \*فُرَبَت : با ضمه ی حرف ق، گروهی که در مسجدسلیمان به کارهایی چون آهنگری و ساخت وسایل فلزی یا سفید کردن ظروف مسی با قلع می پرداختند ( فُرَبتی )  
 فُرَبَت : با ضمه ی حرف ق، کولی - گروهی که کارهایی چون آهنگری و سفیدکاری ظروف را انجام می دادند ( فُرَبتی )  
 فُرَبَت : با ضمه ی حرف ق، مجازاً به معنی افرادی بود که نسب روشنی نداشته یا زیاد سروصدا می کردند ( فُرَبتی )  
 فُرَبَت بازی : با ضمه ی حرف ق، مجازاً به معنی سروصدا و تشقرو در آوردن است  
 فُرَبَت بازی ندرار : با ضمه ی حرف ق، سروصدا نکن  
 فُرَبتی : با ضمه ی حرف ق، قربت - کولی - مجازاً به معنی افرادی بود که نسب روشنی نداشته یا زیاد سروصدا می کردند ( فُرَبَت )  
 فُرَبتی : با ضمه ی حرف ق، کولی - گروهی که کارهایی چون آهنگری و سفیدکاری ظروف را انجام می دادند ( فُرَبَت )  
 فُرَبخُر : بچرخ - تاب بخور ( در بخُر )  
 فُرَب : مرغ کرچ  
 فُرَت : با ضمه ی حرف ق، ادعا ( فُورت )  
 فُرَت : با ضمه ی حرف ق، خوردن - کسی که می خواهد نشان دهد توان انجام هر کاری را دارد  
 فُرَت : لفظ بی ادبانه به معنی فوری و آنی  
 فُرَت : با ضمه ی حرف ق، خودنمایی - منم زدن ( فُورت )  
 فُرَت : با ضمه ی حرف ق، لاف - خای بندی ( فُورت )  
 \*فُرَت ! کَنه : با ضمه ی حرف ق، ادعای بیخود دارد - منم می زند - لاف می زند - خودنمایی می کند - خودرا بیش از آنچه که هست نشان می دهد ( فُورت )  
 فُرَت کندن : با ضمه ی حرف ق، لاف زدن - ادعای بیخود داشتن - منم زدن - خودنمایی کردن ( فُورت )  
 فُرتاُئر : اطراف - دور ( فُرتاُئر )  
 فُرتِنُو : با تلفظ خفیف واو، گرداب - به غذایی که زیاد آبکی باشد هم می گویند.  
 فُرتی : بی ادب - گستاخ - کسی که بدلباس می پوشد - کسی که سرووضع مناسبی ندارد - واژه ی نامناسب برای نام بردن از افراد  
 فُرتی : قلدر - خودنما ( فُرت )  
 فُرتی : ناباب  
 فُرخَر دین : دور خوردن - تاب خوردن  
 فُرداُئن : تاب دادن - چرخاندن - چرخانیدن - گرداندن - گردانیدن  
 فُردَل : با فتحه ی حرف ق، توله ی پخته و آرد را به دوغ اضافه می کنند  
 فُردوفه : با ضمه ی حرف ق، سروصدا ( ف ، ف )  
 فُرمُدتنگ : با ضمه ی حرف ق - با تکرار حرف ر، لقب نه چندان خوبی که گاهی اوقات به شوخی به پسر بچه ها می دهند



- قُرره : با فتحه ی حرف قْ - با تکرار حرف ر، معطل - مغرور ( ر ، رَ )  
 قُرره : با فتحه ی حرف قْ - با تکرار حرف ر، متکی شدن یا متکی کردن به کسی یا چیزی - معطل شدن بی نتیجه - مغرور شدن ( ر ، رَ )  
 قُرز : وام - قرض  
 قُرزار : مدیون - بدهکار  
 قُرزکندن : پس دادن قرض - ادای قرض - دادن قرض  
 قُرزیبُن : با ضمه ی حرف قْ - زَی بروزن دَی، غروُند کردن - غرزدن - شکایت کردن ( منظور دی ماه است )  
 قُرس : قرض - دارو ( ق ، قْ ) ( هَب )  
 قُرس : محکم - سفت ( ق ، قْ )  
 قُرس بَدَه : آن را بچرخان - آن را بگردان  
 قُرش کُنی : جاندار  
 قُرش کُنی جُو به دَر نَکُرد : همه مردند - کسی جان به در نبرد ( جُن - جُون )  
 قُرْفِر : مُد - مُدپرستی - آرایش - دنبال مد و خودآرایی رفتن  
 قُرُقْ آسِئِمُن : با ضمه ی کشیده ی حرف میم، با ارتفاع خیلی بالا ( آسِئِمُو - آسِئِمُون )  
 قُرُقْ آسِئِمُو : با ضمه ی کشیده ی حرف میم و تلفظ واو خفیف، با ارتفاع خیلی بالا ( آسِئِمُن و آسِئِمُون )  
 قُرُقْ آسِئِمُون : با ضمه ی کشیده ی حرف میم و تلفظ واو خفیف، با ارتفاع خیلی بالا ( آسِئِمُن و آسِئِمُو )  
 قُرُقَاب : غرش سگ - گیرودار - حیص و بیص  
 قُرُقِر : صدای خشک برخورد دوچیز که در حال حرکت دورانی هستند - صدای حرکت چرخه که گریسکاری نشده است ( قُرُقِر )  
 قُرُقِر : صدای خشک برخورد دوچیز که در حال حرکت دورانی هستند - صدای حرکت چرخه که گریسکاری نشده است ( قُرُقِر )  
 قُرُقِرَاتی : گرد - مدور  
 قُرُقِرشا :  
 قُرُقِرشاه :  
 قُرُقرو : با ضمه ی حروف قْ، کسی که غر می زند  
 قُرُقرو : با فتحه ی کشیده ی حرف ق، کسی که به هر بهانه ای زیاد و فوری قهر می کند ( قُهر قُهر و )  
 قُرُقره : وسیله ای برای شکنجه کردن  
 قُرُقره : وسیله ای مدور که نخ را دور آن می پیچند  
 قُرُقری : با ضمه ی حروف قْ، خرخره - نای - حلق - گلو ( قْ ، ق )  
 قُرُم اِبو : با فتحه ی کشیده ی حرف ق، ناراحت می شوم - عصبانی می شوم - عصبی می شوم ( قُهرم اِبو )  
 قُرُم اِیا : با فتحه ی کشیده ی حرف ق، ناراحت هستم ( قُهرم اِیا )  
 قُرُمبِشت : با ضمه ی حرف قْ، صدای رعد ( قُرُمبِشاق )  
 قُرُمبِشاق : با ضمه ی حرف قْ، صدای رعد ( قُرُمبِشت )  
 قُرُمبِشِن : با ضمه ی حرف قْ، صدای شدید مانند رعد  
 قُرُنَد : اندازه  
 قُرُنَگ : با ضمه ی حرف قْ، فریاد - صدا  
 قُرُنو : با تلفظ خفیف واو، گرداب - غرقاب  
 قُرُنِه : وقتی که کسی با بی ادبی و بی نزاکتی صحبت کند ( قُرُنِیَن = صدای غرش سگ ) ( اِ قُرُنِه )  
 قُرُنِیَن : با کسی با بی ادبی و بی نزاکتی صحبت کردن ( قُرُنِیَن = صدای غرش سگ )  
 قُرُنِیَن : با کسی با بی ادبی و بی نزاکتی صحبت کردند ( قُرُنِیَن = صدای غرش سگ )  
 قُرُنِیَن : صدای سگ در برخورد با غریبه ها - صدای غرش سگ  
 قُرِیت : با ضمه ی حرف قْ، قدرت - توان - توانایی ( قْ ، ق )  
 قُرِیت : با ضمه ی حرف قْ، قدرت - مخفف قدرت الله که نامی مردانه است  
 قُرِیو : با فتحه ی حرف قْ، غریب - ناآشنا - بیگانه ( قُرِیوه )  
 قُرِیو : با فتحه ی حرف قْ، قریب که نامی مردانه است  
 قُرِیوزا : با فتحه ی حرف قْ، غریب زا - آن که مادرش غریبه است - کسی که پدر و مادرش از یک فامیل نیستند  
 قُرِیوه : با فتحه ی حرف قْ، غریبه - ناآشنا - بیگانه ( و ، و ) ( قُرِیو )  
 قُرِیوی : با فتحه ی حرف قْ، ناآشنایی - غریبی - بیگانه بودن - از یک فامیل نبودن - غریبه بودن  
 قُرِیوی اِگَنِه : با فتحه ی حرف قْ، احساس غریب می کند - فکر می کند غریب است  
 قُرَا : با فتحه ی حرف قْ، غذا - خوراک - خوردنی ( خُرَاک )  
 قُرَا : با فتحه ی حرف قْ، اتفاق ( رَ قُرَا = اتفاقا )  
 قُرَا : قضا - بلا  
 قُرَب : با فتحه ی حرف قْ، قیص - رسید  
 قُرَو : خشم - غضب ( قْ ، قْ )

- قُزى : قِزى که نامى زنانه است  
 قُز : با ضمه ی حرف ق، اشاره به شلوغى و ازدحام در مکانى دارد ( اَدَم مِيس قُز اَزِيدُ = خيلى شلوغ بود ) - ( قُش )  
 قُزُقُز : با ضمه ی حرف ق، حرکت و صدای زنبورها را مى گویند  
 قُزه : با ضمه ی حرف ق، عقبم - خواجه ( خُجه - قُر )  
 قُساو : قصاب ( با تکرار حرف سين هم تلفظ مى شود )  
 قُسم : قسم - سوگند ( س ، س )  
 قُسم خُر : قسم خور - کسی که به او قسم مى خورند - کسی که به جان او سوگند مى خوردند - عزیز ( اشاره به اهميت فرد دارد ) ( قُسم )  
 قُسم خُر : قسم خور - کسی که به او قسم مى خورند - کسی که به جان او سوگند مى خوردند - عزیز ( اشاره به اهميت فرد دارد ) ( قُسم )  
 قُسم خُر داسيه : مادرش تنها به جان او قسم مى خورد - برای مادرش بسيار مهم است ( قُسم خُر داس )  
 قُسم دُرُ : خرد : با ضمه ی کشيده ی حرف ر، قسم دروغ ياد کرد ( دُرُ = دروغ )  
 قُسيل : با فتحه ی کشيده ی حرف ق، ساقه ی سبز جو برای خوراک چهارپايان ( قُهيل )  
 قُيش : با كسره ی کشيده ی حرف ق، قوم وخویش - وابسته - فاميل ( خيش - قُم قُيش )  
 قُش : با ضمه ی حرف ق، اشاره به شلوغى و ازدحام در مکانى دارد ( قُز )  
 قُشُن : با ضمه ی کشيده ی حرف شين، نیروى نظامى - قشون ( قُشو - قُشون )  
 قُشو : با ضمه ی کشيده ی حرف شين و تلفظ واو خفيف، نیروى نظامى - قشون ( قُشُن - قُشون )  
 قُشو : با فتحه ی حرف ق - با تلفظ خفيف واو، پاک کردن بدن اسب  
 قُشون : با ضمه ی کشيده ی حرف شين و تلفظ واو خفيف، نیروى نظامى - قشون ( قُشُن - قُشو )  
 قُفا : پَس گردن - پشت گردن - پشت سر - پَس سر ( ق ، ق )  
 قُفا : ضربه به پشت سر کسی - سيلی - ضربه به پشت گردن - پَس سرى ( ق ، ق )  
 قُل : با ضمه ی کشيده ی حرف قاف، گود - عميق ( قُول - قِيل )  
 قُل : با فتحه ی حرف ق، بغل - آغوش  
 قُل : بخش - قسمت - تکه ( ق ، ق )  
 قُل : جوش - جوش آمدن - جوش زدن  
 قُل اُودُ : جوش آمد - شروع به جوش آمدن کرد ( اُويدُ )  
 قُل پِل : تکه تکه  
 \*قُل زُ و : با ضمه ی کشيده ی حرف ز و تلفظ واو خفيف، کسی که در تکلم مشکل دارد - الکن - معمولاً به بچه هاى که تازه زبان باز کرده اند هم مى گویند ( قُل زُ و ) ( ق ، ق )  
 \*قُل زُ و ن : با ضمه ی کشيده ی حرف ز و تلفظ واو خفيف، کسی که الکن است يا در ادای برخی صداها مشکل دارد ( زُ ن - زُ و ) ( ق )  
 ، ( ق )  
 \*قُل زُ و ن : با ضمه ی کشيده ی حرف ز و تلفظ واو خفيف، کسی که در تکلم مشکل دارد - الکن - معمولاً به بچه هاى که تازه زبان باز کرده اند هم مى گویند ( قُل زُ و ) ( ق ، ق )  
 قُل قُل : تکه تکه - قسمت قسمت ( ق ، ق )  
 قُلاو : قلاب ( با تکرار حرف لام هم مى گویند ) ( ق ، ق )  
 قُلاوى : قلابى ( با تکرار حرف لام هم مى گویند ) ( ق ، ق )  
 قُلب هُسين : وسط تابستان - مرداد ماه و اوج گرما ( قُلب الاسد )  
 قُليه : قبله ( ب ، ب ) ( ق ، ق )  
 قُلبهى : قبله نام روستاى در اطراف مسجدسلیمان که دو بخش عليا و سفلى دارد ( ق ، ق )  
 قُلت : با فتحه ی حرف ق، غلط - اشتباه  
 قُلت : با فتحه ی حرف ق، قتل - روزهاى عزادارى ائمه  
 قُلت كِرِد : با فتحه ی حرف ق، غلط کرد - اشتباه کرد  
 قُلتِهست : غلتيد - افتاد - درگير شد - ضرر کرد - زبان ديد ( يَ كُلى پيل قُلتِهستُم = كلى پول ضرر كردم )  
 قُليز : با كسره ی کشيده ی حرف لام، غليظ ( معمولاً به مایعات غليظ و جای پرننگ مى گفتند )  
 قُلس : با ضمه ی حرف ق، غسل  
 قُلف : قفل ( ق ، ق )  
 قُلفُ كليت : قفل و كليد ( ق ، ق )  
 قُلفُ كليتس كرد : آن را قفل و كليد كرد - درها را محكم بست و قفل كرد ( ق ، ق )  
 قُلفه : قفل است - بسته است ( ق ، ق )  
 قُلفه : با ضمه ی حرف ق، نوعى سبزی  
 قُلم : با ضمه ی حرف ق، غلام  
 قُلم : با ضمه ی حرف ق، غلام که نامى مردانه است  
 قُلم : با فتحه ی حرف ق، غله ی من - آنچه کاشته ام

قُم : قسمتی از من - بخشی از من  
قُم آقا : با ضمه ی حرف ق، غلام آقا که نامی مردانه است  
قُمآقا : با ضمه ی حرف ق، غلام آقا که نامی مردانه است ( ل ، ل )  
قُمزرا : با ضمه ی حرف ق، غلام رضا که نامی مردانه است  
قُمسین : با ضمه ی حرف ق، غلامحسن که نامی مردانه است ( ل ، ل )  
قُمسین : با ضمه ی حرف ق، غلامحسین که نامی مردانه است ( ل ، ل )  
قُملی : با ضمه ی حرف ق، غلامعلی که نامی مردانه است  
قُملی : با ضمه ی حرف ق، گاهی به معنی طعنه زدن و کوچک شمردن فرد بود  
قُملی : با ضمه ی حرف ق، مخفف نامهایی چون غلام، غلامحسن، غلامحسین، غلامعلی و ...  
قُلوه : با ضمه ی حرف ق، زیاد ( و ، و ) ( ق ، ق )  
قُله : با فتحه ی حرف ق، غله ( با تکرار حرف لام هم می گویند )  
قُله : قلعه - دز  
قُله بردی : قلعه بردی که نام محلی است ( ق ، ق )  
قُله ئل : قلعه ئل که نام محلی نزدیک ایذه است ( ق ، ق )  
قُله چین : با فتحه ی حرف ق، کمباین ( ق ، ق )  
قُله سه تُهم کرد : با فتحه ی حرف ق، غله ( گندم یا جو ) سه برابر محصول داد - سه برابر آنچه کاشته بود محصول برداشت کرد  
قُله کاشتن : با فتحه ی حرف ق، کاشتن گندم و جو  
قُله کَهِش : با فتحه ی حرف ق، قلعه ی کَهِش ( یک قلعه ی قدیمی در اندیکا که آثار آن وجود دارد )  
قُله مَدَرسه : با فتحه ی حرف ق، قلعه مدرسه که نام محلی است ( ق ، ق )  
قُله مَنده سَر پا : با فتحه ی حرف ق، گندم و جو چیده نشده اند  
قُله ن چیدن : گندم یا جو را درو کردند  
قُلیچ : انگشت کوچک دست را می گویند ( ق ، ق ) ( کلک )  
قُلیچم بگر : انگشت کوچکم را بگیر ( برای قسم خوردن با قسم دادن کسی می گفتند ) ( ق ، ق )  
قُلیزُم : مرا می بلعد - مرا می خورد ( ! قُلیزُم )  
قُلیزُم : می بلعم - می خورم ( ! قُلیزُم )  
قُلیزَه : می بلعد ( ! قُلیزَه )  
قُلیزنیذ : بلعید  
قُلیزنیذ : بلعیدن - خوردن  
قُلیزنیذ : بلعیدند - خوردند  
قُلیل : کم - معدود ( ق ، ق )  
قُم : بغض کردن - ناراحت بودن  
قُم : با فتحه ی حرف ق، غصه - غم  
قُم : قوم و خویش - وابسته - فامیل ( خِش - قِش - قُم قِش )  
قُم اِکَنم : با فتحه ی حرف ق، سهم خودم را می دهم  
قُم دول دول : با ضمه ی حرف ق، غرولند - غرزدن - غرغر کردن - غرزدن - با خود حرف زدن - اعتراض زیرلی ( م ، م ) ( قُم قُم )  
قُم قَراز : با ضمه ی حرف ق، اعتراض - ناراحتی از مورد یا مسئله  
قُم قِش : با کسره ی کشیده ی حرف ق، قوم و خویش - وابسته - فامیل ( خِش - قِش )  
قُم قُم : با ضمه ی حروف ق، غرغر - غرولند - غرزدن - با خود حرف زدن - اعتراض زیرلی ( قُم قُم - قُم دول دول )  
قُم قُم : غرغر - غرولند - غرزدن - با خود حرف زدن - اعتراض زیرلی ( قُم قُم - قُم دول دول )  
قُم قِیز : با ضمه ی حرف ق - قُی بروزن دَی، قَهر - ناراحتی - اخم ( قُم قِیز ) ( منظور دی ماه است )  
قُمَر : قمار - قماربازی ( ق ، ق )  
قُمبَر : قنبر که نامی مردانه است ( ق ، ق ) ( قَنبَر )  
قُمبَل : با ضمه ی حرف ق، باسن  
قُمبیره : با فتحه ی حرف ق، پرشدن معده که سبب تهوع شود ( ر ، ر )  
قُمین : فامیل هستند - نسبت دارند  
قُمون : با فتحه ی حرف ق - ضمه ی کشیده ی حرف میم و تلفظ واو خفیف، غمناک - غمگین  
قُمون : با ضمه ی کشیده ی حرف میم و تلفظ واو خفیف، خشمگین - عصبانی - عصبی - ناراحت  
قُمه : با فتحه ی حرف ق، قمه - چاقو  
قُمه : آشنا است - فامیل است  
قُمی : وصلت - ازدواج  
قُمی گردن : وصلت کردن - از طریق ازدواج ارتباط فامیلی پیدا کردن

- قَنْبَر: قَنْبَر که نامی مردانه است ( ق ، قُ ) ( قَمَبَر )  
 قَنْبَر: قَنْدَبَر - قِیچی مخصوصی که برای شکستن قند به کار می رود ( ق ، قُ ) ( قَنْدَبَر - قَنْد اِشکن - قَنْدِشکن )  
 قَنْتاقُ: با ضمه ی حرف قُ، قَنْداق بچه - قَنْداق تَفنگ  
 قَنْتَرَات: کَنْتَرَات - پیمان ( ق ، قُ )  
 قَنْتَرَاتچی: پیمانکار ( قَنْتَرَاتی ) ( ق ، قُ )  
 قَنْتَرَاتی: پیمانکاری - کاری را به صورت پیمانکاری به کسی یا سازمانی واگذار کردن ( ق ، قُ )  
 قَنْتَرَاتی: پیمانکار ( قَنْتَرَاتچی ) ( ق ، قُ )  
 قَنْج: نیش زنبور  
 قَنْد اِشکن: قَنْدِشکن ( وسیله ای برای شکستن و خردکردن قند ) ( قَنْبَر - قَنْدَبَر - قَنْدِشکن )  
 قَنْد کَللی: با تکرار حرف لام، کله ی قند کامل ( کله ای )  
 قَنْد کَلووی:  
 قَنْدُن: با ضمه ی کشیده ی حرف دال، قَنْدَدان ( قَنْدُ - و - قَنْدُ - ون - قَنْدُ - وی - قَنْدُ - ونی )  
 قَنْدُ و: با ضمه ی کشیده ی حرف دال و تلفظ واو خفیف، قَنْدَدان ( قَنْدُن - ون - قَنْدُ - ون - قَنْدُ - ونی )  
 قَنْدُ ون: با ضمه ی کشیده ی حرف دال و تلفظ واو خفیف، قَنْدَدان ( قَنْدُن - ون - قَنْدُ - ون - قَنْدُ - ونی )  
 قَنْدُ ونی: با ضمه ی کشیده ی حرف دال و تلفظ واو خفیف، قَنْدَدان ( قَنْدُن - ون - قَنْدُ - ون - قَنْدُ - ونی )  
 قَنْدُ وی: با ضمه ی کشیده ی حرف دال و تلفظ واو خفیف، قَنْدَدان ( دُ ، دُ ) ( قَنْدُن - ون - قَنْدُ - ون - قَنْدُ - ونی )  
 قَنْدِ هبی: قند حبه ( با تکرار حرف ب هم ادا می شود )  
 قَنْد اِشکن: قند شکن - قِیچی مخصوص شکستن قند ( قَنْدَبَر - قَنْبَر - قَنْدِشکن )  
 قَنْد اِشکن: به تیشه های کوچک می گفتند ( قَنْدِشکن )  
 قَنْد اِشکنُن: با ضمه ی کشیده ی حرف نون، بخشی از مراسم عروسی در بین بختیاری ها ( قَنْد اِشکنو - قَنْد اِشکنون )  
 قَنْد اِشکنو: با ضمه ی کشیده ی حرف نون و تلفظ واو خفیف، بخشی از مراسم عروسی در بین بختیاری ها ( قَنْد اِشکنُن - قَنْد اِشکنون )  
 قَنْد اِشکنون: با ضمه ی کشیده ی حرف نون و تلفظ واو خفیف، بخشی از مراسم عروسی در بین بختیاری ها ( قَنْد اِشکنُن - قَنْد اِشکنون )  
 قَنْدَبَر: قند شکن - قِیچی مخصوصی که برای شکستن قند به کار می رود ( قَنْبَر - قَنْد اِشکن - قَنْدِشکن )  
 قَنْدَرَه: با ضمه ی حرف قُ، آردنگی - لگد به پشت کسی ( دُ ، دُ )  
 \*قَنْدَرَه: با ضمه ی حرف قُ، ستونهای کوتاه سنگی کنار جاده و خصوصا کنار آب نماها که در حکم گارد ریلهای امروزی جاده ها بود ( دُ ، دُ )  
 قَنْدِشکن: قند شکن - قِیچی مخصوصی که برای شکستن قند به کار می رود ( قَنْدَبَر - قَنْبَر - قَنْد اِشکن )  
 قَنْدِشکن: به تیشه های کوچک هم می گفتند ( قَنْد اِشکن )  
 قَنْدِشکنُن: با ضمه ی کشیده ی حرف نون، بخشی از مراسم عروسی در بین بختیاری ها ( قَنْدِشکنو - قَنْدِشکنون )  
 قَنْدِشکنو: با ضمه ی کشیده ی حرف نون و تلفظ واو خفیف، بخشی از مراسم عروسی در بین بختیاری ها ( قَنْدِشکنُن - قَنْدِشکنون )  
 قَنْدِشکنون: با ضمه ی کشیده ی حرف نون و تلفظ واو خفیف، بخشی از مراسم عروسی در بین بختیاری ها ( قَنْدِشکنُن - قَنْدِشکنون )  
 قَنْبِشت: با ضمه ی حرف قُ، سختی - شدت ( قُ ، قُ ) ( در مورد کار، سرما و گرما گفته می شود )  
 قَنْبِشت سرما: با ضمه ی حرف قُ، اوج سرما - سردترین زمان سال ( قُ ، قُ )  
 قَنْبِشت کار: با ضمه ی حرف قُ، اوج کار - سختی کار - شدت کار ( قُ ، قُ )  
 قَنْبِشت گرما: با ضمه ی حرف قُ، اوج گرما - گرمترین زمان سال ( قُ ، قُ )  
 قُوا: قبا  
 قُوات: قباد که نامی مردانه است  
 قُوار: با ضمه ی حرف قُ، غبار ( قُ ، قُ )  
 قُواله: قباله - سند ( ل ، ل )  
 قُواچ: گوسفند نر گله  
 قُواخند جا هِمه: قُوا بروزن مو - با ضمه ی کشیده ی حرف خ، همه را از بین برد  
 قُوار: قُوار با تلفظ خفیف واو، قوبر - مزار - گور  
 قُوارت: قُوا بروزن مو، خودنمایی - منم زدن ( قُرت )  
 قُوارت: قُوا بروزن مو، لاف - خالی بندی ( قُرت )  
 قُوارت اِکَنه: ادعای بیخود دارد - منم می زند - لاف می زند - خودنمایی می کند - خودرا بیش از آنچه که هست نشان می دهد ( قُرت )  
 قُوارکِستی: قُوا بروزن مو، از گرسنگی ضعیف شدی - گاهی هم به طعنه به کسی می گویند که زیاد غذا می خورد ( قُوارکِستی )  
 قُوارکِستی: قُوا بروزن مو، از گرسنگی ضعیف شدی - گاهی هم به طعنه به کسی می گویند که زیاد غذا می خورد ( قُوارکِستی )  
 قُوارْمُج: با فتحه ی حرف قُ، قوی - نیرومند ( قُ ، قُ )  
 قُوال: قُوا بروزن مو، غول - مجازا به معنی آدم قوی هیکل هم هست  
 قُوال: قُوا بروزن مو، گود - عمیق ( قُل - قیل )  
 قُوال: قُوا با تلفظ خفیف واو، قول - قسم - پیمان - گفته - نظر ( قُ ، قُ )

قُون : با ضمه ی کشیده ی حرف ق و تلفظ واو خفیف، ری کردن برنج  
قوول : قبول - پذیرفتن ( وو مانند صدایی که در داوود می آید )  
قوول نکرد : قبول نکرد - نپذیرفت ( وو مانند صدایی که در داوود می آید )  
قوهت : قباحث - زشتی ( ق ، ق )

قه قه : صدای کبک

قهتی : قحطی - خشکسالی ( قهدی - قدی - قتی )

قهدی : قحطی - خشکسالی ( قهتی - قدی - قتی )

قهر : دلگیر شدن - قهر - کدورت - ناراحتی - قطع رابطه ( قر )

قهر : غضب - خشم - ناراحتی ( قر )

قهر قیز : قی بروزن دی، خشم - ناراحتی - قهر و غیظ ( منظور دی ماه است ) ( قر قیز )

قهر قهر : کسی که به هر بهانه ای زیاد و فوری قهر می کند ( قرقرو )

قهرم ! بو : ناراحت می شوم - عصبانی می شوم - عصبی می شوم ( قرم ابو )

قهرم ایا : ناراحت هستم ( قرم ایا )

قهبیل : ساقه ی سبز جو برای خوراک چهارپایان ( قسیل )

قی : قی بروزن دی، چرک چشم ( منظور دی ماه است )

قی : قیا بروزن بیا، تفاوت وزن دوکفه ی ترازو ( ق ، ق )

قی ترازو : قیا بروزن بیا، تفاوت وزن دو کفه ی ترازو ( ق ، ق ) ( ترازو = ترازو )

قیامت : قیا بروزن بیا، اشاره به کار مهم یک فرد ( قیامت کرد یعنی خیلی کارکرد یا کار مهمی کرد ) ( ق ، ق )

قیامت : قیا بروزن بیا، قیامت - روز قیامت ( ق ، ق )

قیامت کرد : قیا بروزن بیا، کار شایانی انجام داد - کار مهمی انجام داد ( ق ، ق )

قیت : قی بروزن بی، نان - غذا - قوت بروزن توت ( زات )

قیت ز گلیم به لم نرهد : قی بروزن بی، غذا از گلیم پایین نرفته است - غذا نخورده ام

قیتی : قی بروزن بی، قوطی ( قتی - قتی - قیتی ) ( ق ، ق )

قیر : قی بروزن دی، به غیراز - غیر از - جز - بجز - مگر ( منظور دی ماه است ) ( قیرا - قیراز - قیرازه )

قیر : قی بروزن دی، بیگانه - غیر - غریبه ( منظور دی ماه است ) ( قیره )

قیرا : قی بروزن دی، به غیراز - غیر از - جز - بجز - مگر ( قیر - قیرا - قیراز - قیرازه ) ( منظور دی ماه است )

قیراز : قی بروزن دی، غیراز - جز - بجز - الا ( قیر - قیرا - قیرازه - قیرزا ) ( منظور دی ماه است )

قیراز ت : قی بروزن دی، جز تو - غیراز تو - بجز تو ( قیر - قیرا - قیرازه - قیرزا ) ( منظور دی ماه است )

قیرازه : قی بروزن دی، غیراز - جز - بجز - الا ( منظور دی ماه است ) ( قیر - قیرا - قیراز )

قیرت : قی بروزن بی، غیرت - تعصب - هواخواهی - حمایت

قیرت گرهدس : قی بروزن بی، تعصب کسی یا چیزی را گرفت

قیرز هق : قی بروزن دی، ناحق - دروغ ( منظور دی ماه است )

قیرز هق ! گی : قی بروزن دی، حرف راست نمی زنی - حرف حق نمی زنی - حق نمی گویی - راست نمی گویی ( منظور دی ماه است )

\*قیرز هقی ! گی : قی بروزن دی، حرف راست نمی زنی - حرف حق نمی زنی - حق نمی گویی - راست نمی گویی ( منظور دی ماه است )

قیرزا : قی بروزن دی، غیر از ( قیر - قیرا - قیرازه ) ( منظور دی ماه است )

قیره : قی بروزن دی، غیره - غریبه - ناآشنا ( منظور دی ماه است )

قیز : قی بروزن دی، غیظ - خشم - قهر - غضب ( منظور دی ماه است )

قیزرُن : قی بروزن دی و با ضمه ی کشیده ی حرف رو تلفظ واو خفیف، خیزران ( منظور دی ماه است ) ( قیزرُن - قیزرُن )

قیزرُن و : قی بروزن دی و با ضمه ی کشیده ی حرف رو تلفظ واو خفیف، خیزران ( منظور دی ماه است ) ( قیزرُن - قیزرُن )

قیزرُن و : قی بروزن دی و با ضمه ی کشیده ی حرف رو تلفظ واو خفیف، خیزران ( منظور دی ماه است ) ( قیزرُن - قیزرُن )

قیل : قیل بروزن بیل، قیر که از نفت خام گرفته شده و در آسفالت سازی به کار می رود

قیل : قیل بروزن بیل، گود - عمیق ( قل )

قیلُن : قی بروزن دی و ضمه ی کشیده ی حرف لام، قلیان ( قیلُو - قیلُون )

قیلُو : قی بروزن دی - با ضمه ی کشیده ی حرف لام و تلفظ واو خفیف، قلیان ( قیلُن - قیلُون )

قیلُون : قی بروزن دی - با ضمه ی کشیده ی حرف لام و تلفظ واو خفیف، قلیان ( قیلُن - قیلُو )

قیلی : قیل بروزن بیل، قیری - آغشته به قیر - قیرآلود - قیرفروش

قیم نامه : با فتحه ی حرف ق، نامه ی قیمومت - انحصار ورثه

\*قیمت : به جهنم - به درک - مهم نبودن چیزی یا امری ( در مقام گذشتن از چیزی یا عواقب کاری ) - وقتی می خواهند بگویند چیزی بی

ارزش یا کم ارزش است - وقتی بخواهند نشان دهند کاری، امری، پولی یا هزینه ای ارزش ندارد می گویند - هرچه بادآباد ( ی ، ی )

قیمت : قی بروزن بی، ارزش - بها - قیمت ( ق ، ق )

\*قیمت: به جهنم - به درک - مهم نبودن چیزی یا امری ( درمقام گذشتن از چیزی یا عواقب کاری ) - وقتی می خواهند بگویند چیزی بی ارزش یا کم ارزش است - وقتی بخواهند نشان دهند کاری، امری، پولی یا هزینه ای ارزش ندارد می گویند- هرچه بادآباد ( ی، ی ) قیمت گان رد کرد: قی بروزن بی، قیمت گاو را تعیین کرد - روی گاو قیمت گذاشت ( ق، ق ) قیمت لر نون سال شوشتریه:

قین: قی بروزن بی، مقعد - مجازا به معنی دو باسن هم هست ( پند - سیل - کند ) ( قینت بینه به گل = بنشین - روی زمین بنشین ) قینت بینه به گل: قی بروزن بی، بنشین - روی زمین بنشین ( و - ور )

قیو: قی بروزن دی، غیب - پنهان ( منظور دی ماه است )

قیو اگی: قی بروزن دی، غیب می گویی - چیزی می دانی که دیگران نمی دانند ( منظور دی ماه است ) قیو اگی! قی بروزن دی، گاهی به طعنه یعنی چیزی می گویی که واضح است ( منظور دی ماه است )

گرد آوری کننده: هوشنگ بهرامی